

## فلیسین شاله



مترجم : ا. م. وکیلی

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

<http://dli.iit.ac.in/>



# فروید و فروید یسم

از

فلیسین شاله

*Félicien Challaye*

۱۳۳۱ - ۱۹۵۲ - بهراں

---

چاپ رنگین

## در این کتاب میخوانید :

شماره صفحه	عنوان
۶-۵	مقدمه
۲۱-۲	زندگی و آثار فروید کاوش ضمیر مخفی :
۲۶-۲۲	I- ضمیر مخفی
۳۱-۲۷	II- عریزه
۴۰-۳۲	III- مدل جنسی در طفولیت
۴۴-۴۱	IV- نارسایی
۴۷-۲۵	V- واپس زدگی
۵۷-۴۸	VI- بی‌تریمی زندگی روزانه
۷۸-۵۸	VII- حواشیها
۸۶-۷۹	VIII- انحرای
۱۰۲-۸۷	IX- نوزدها
۱۰۸-۱۰۴	X- صیید
	<b>بررسی‌های مهم :</b>
۱۱۶-۱۱۱	چندکارا کتر
۱۲۲-۱۱۷	تأیید
۱۲۹-۱۲۲	آمار ادبی و هنری
۱۳۲-۱۳۰	طریقه
۱۳۷-۱۲۴	پسکولوژی کولکندو
۱۵۰-۱۲۸	پسکولوژی مذهبی هوارد استعمال
۱۵۹-۱۵۱	منابع پزشکی
۱۶۲-۱۶۰	دایره‌ی بداگوژدک
	<b>ذک تصویر عهوهی :</b>
۱۷۱-۱۶۵	کائنات
۱۷۸-۱۷۲	نسر
۱۸۹-۱۷۹	سرست انسانی
۱۹۶-۱۹۰	اندجه

توجه باین امر لازم است که انتشار این کتاب اثراتاً  
دلیل توافق مترجم و ناشر با ایده های مشروح در آن نیست.  
این اثر يك بحث کلی در اطراف مشهورترین نثرهای روائی  
و اجتماعی عصر حاضر است و تئوری های آن فقط از این نقطه  
نظر که مسائل جدیدی را مورد بحث قرار می دهد حلب نظر  
می کند. قضاوت مباحث روائی، جنسی و پزشکی؛ مسئولیت وجود  
استدلالات غیرعادی اجتماعی، سیاسی و مذهبی این کتاب و  
تصادم آنها با عقاید و تعصبات بعضی مردم نا مایست. این  
يك اثر تحقیقی است و دلیل انتشار آن تنها اینست که فرودین هم  
و مسائل مربوط بدان، که در جهان امروز موجبات تحول عمیقی  
را در رشته های مختلف هنری، فرهنگی و اجتماعی فراهم  
آورده و در محیط سیاست مشاجرات عدیده و مهمی سبب شده  
است، از زبان يك نویسنده و پژوهشگر مشهور فارسی نقل  
شود. و چون زمینه موافق برای مخالفت یا موافقت با آن بسیار  
وسیع و بالنتیجه يك محرك نیرومند فکری است، لااقل از  
همین لحاظ می تواند مؤثر و مفید واقع شود.

### مقدمه

در جریان ۱۵ سال اوایل قرن نوزدهم، زیگموند فروید طبیب اتریشی در نظر داشت وسیله قاطعی برای مداوای بعضی بیماریهای عصبی کشف کند. باین مقصود برای ملاحظه آزمایشات شارکو و برنهایم به ترتیب به پاریس و ناپسی رفت.

در نتیجه موجه شد که با آنتیگام نهش ضمیر مخفی در تولید امراض عصبی مورد توجه قرار نگرفته است. بالاخره برای مداوای این امراض طریقی ابداع کرد که وسیله آن مسواک، حموم و مجهول و اسرار آمیز مسانی بشر را در پس ضمیر آشکار که سطح فروید بسیار سطحی است مشاهده کرد، این طریق بنام پسیکاآنالیز معروف است.

ولی پسیکاآنالیز محدود به نمایان صرفاطنی نیست، بلکه از این حد گذشته و صورت یافت بررسی وسیع ضمیر مخفی را کسب کرده است. این علم را درحقیقت یک پسیکولوژی جدید یا پسیکولوژی اعصاب می توان نامید.

خود فروید و شاگردانش توسعه و سرشاری روش پسیکاآنالیتیک پی برده و آنرا در مورد تعداد زیادی مسائل نزدیک به پسیکولوژی معمولی، از قبیل بررسی عادات، یادگیری شایخ زبانها، تاریخ ضمیر، تاریخ ادبیات، اجتماع شناسی، ادبیات (کیفیت علمی و جسمانی)، آسانه شناسی، تاریخ مذاهب، تاریخ فلسفه و غیره کاربرد کرده است.

بنابراین، از پسیکاآنالیز مادی نظریات اسلامی در مورد جهان بشری و اجتماع سرچشمه پسیکاآنالیز علمی زده است. این علم اخیراً مسئله خطیر و حساس و پیچیده مورد توجه است.

فروید و پسیکاآنالیز فلسفه جدیدی است که بر پایه کشف حقیقت استوار است. روش پسیکاآنالیتیک زمینه های جدیدی را در فلسفه و معرفت شناسی ایجاد کرده است. بیشتر روش پسیکاآنالیز در دسترس روانشناسان و پزشکان است. بیشتر روش پسیکاآنالیز در دسترس روانشناسان و پزشکان است. بیشتر روش پسیکاآنالیز در دسترس روانشناسان و پزشکان است.

۱- Psychology ۲- Psychoanalysis

۳- Ethnology ۴- Psychotheologie

و پیش از دانشمندان، (به معنی جامد کلمه) شعر او نویسنده گان، هنرمندان، و متفکرین را مجتوب می سازد. و در عین حال که مورد تحسین شدید طرفداران متعصب می شود، مخالفت پر حرارت رقیبای پر شور را نیز جلب میکند.

در هر حال بجای شرکت در این قبیل احساسات و بالا اهل قبل از آن، شناسایی و فهم پسینگان نیز لازم است.

در این کتاب سعی شده است فلسفه فروید بطور کامل و روشن بیان شود. و دقت خواهد شد تا این بررسی روحیه اصلی و مورد نظر خود را از دست ندهد. از تاریخ نویسی و شرح کارشهای اولیه خود داری و از نقل تناقضات این دکترا و ملاحظات شخصی اجتر از شود. مخصوصاً این تألیف قسمت های زنده این سیستم را که آینده حفظ کسرده یا لا اقل راجع بآن بحث خواهد کرد مورد نظر قرار دهد.

برای اجتناب از تمسخر لازم است قبل از خواندن کتاب به خواننده کان تذکری داده شود. بیان صحیح، کامل و دقیمانه فلسفه فروید بدون استعمال موضوعاتی که تراکت اظهار آن را اجازه نمی دهد، ممکن نیست و نقل بعضی نوشته های خاص خود استاد، بدون برخورد با اصطلاحات ممنوعه در گهتگوهای معمولی میسر نمیشود. این کتاب برای بانسیون دختران نوشته نشده، بلکه وسیله ای برای تسهیل کارشهای مسکریین آزاده ایست که فقط شیفته حقیقت اند اینجا در مورد این قبیل روحیه ها می توان این فرمول معروف را ذکر کرد:

برای ارواح پاک، همه چیز پاک است



## زندگی و آثار فروید

فروید زندگی خود را در کتابی که بسال ۱۹۲۵ در جزء سری اوتو - بیوگرافیهای طبیعت نوشته برای ما نقل کرده است ، این کتاب تحت عنوان «زندگی من و پسیکانالیز» به فرانسه ترجمه شده است (پاریس، ۱۹۳۸ N.R.F.). به علاوه در کتاب وی موسوم به «شکات در تاریخ نهضت پسیکانالیتیک» که بسال ۱۹۱۴ نوشته شده و در مجموعه‌ای که تحت عنوان آزمایشات پسیکانالیز در پاریس انتشار یافته اطلاعات مفیدی در خصوص زندگی او وجود دارد .

زیگموند فروید در ششم ماه مه ۱۸۵۶ در فرایبرگ ۱ در مورآوی متولد شد . وی متعلق به يك خانواده یهودی بود ؛ خانواده مزبور دارای شرایط زندگی بسیار محقر و گویا از بالایا بین رسیده بود . فامیل وی سابقاً در کوه آلپ مسکن داشت و سپس در اثر آزار و شکنجه‌های قرون چهاردهم و پانزدهم بسوی خاور گریخته و در قرن نوزدهم از آلیسی به ایتالی مراجعت کرده و در يك ناحیه آلمانی زبان اقامت کرده بود .

مادرش بسیار جوان و پدر من او در دومین ازدواج خود ، او را به همسری گرفته بود . بطوریکه هنگام تولد وی پانزده ساله ، پدرش توه ای داشت . برادر زادۀ فروید یکسال از خود او بزرگتر بود . و فروید جوان فقط پس از مذاکره با برادر خوانده خود که بیست سال بزرگتر از او بود ، پدرش را به خوبی شناخت .

زیگموند در چهار سالگی با خانواده خود به وین رفت و قسمت اعظم زندگی خود را در آنجا گذراند . بنابر اینت وی را همیشه يك متفکر ویشی مینگردد . در دبیرستان ، مدت هفت سال شاگرد اول بود و در خاتمه تحصیلات متوسطه تصمیم به تحصیل طب گرفت ؛ بیس از هر چیز «آنچه در روابط بشری تأثیر داشت» مورد توجه و علاقه او بود ، در همین حال دکترین داروین نیز او را به چنوب خود ساخت و بالاخره پس از خواندن یکی از آثار گوته درباره طبیعت ، استناد وی به ریخت شناسی در تمام زندگی ، کاوشهای علمی خود را با دقیق ادبی و هنری توأم کرد .

هنگامیکه در ۱۸۷۳ وارد دانشگاه شد ، بعنوان یهودی بودن او را بیست و یکمردند . خود در اینخصوص منویسد : «هرگز نتوانسته ام درك کنم که

چرا من باید از اصل خود بابتوری که تا زگی میگویند، از نژاد خود شرم داشته باشم. تنها نتیجه این سالهای اولیه دانشگاه، که بعداً بسیار مهم بود، این بود که من بزودی با سر نوشت افرادی که در قسمت مخالف قرار دارند و باید منوعیت يك اکثریت فشرده را تحمل کنند، آشنا شدم. و باین طریق در مقابل امکان عموم حس استقلال در من بوجود آمد.

از ۱۸۹۷ تا ۱۸۸۲ در لا بور اتوار پسیکولوژی (رفت پر و لك مشغول کار شد و در آنجا آزمایشات اولیه خود را به هیستولوژی<sup>۱</sup> (سلول شناسی) سیستم عصبی اختصاص داد و در جریان بررسی های طبی خود، علاوه از هیستولوژی و پسیکولوژی سیستم عصبی، به تحقیق در بیماریهای نصاب و وسیله مداوای آنها علاقه مند بود و در سال ۱۸۸۱ موفق به تحصیل عنوان دکترای در طب شد.

لزوم تأمین زندگی، ویرا به ترك لا بور اتوار پسیکولوژی و صرف نظر کردن از کارهای تئوریک مجبور گرد. در نتیجه وارد بیمارستان عمومی شد و بزودی در آنجا عنوان اترن یافت. او در بیماریهای عصبی تخصص یافته بود ولی حس میکرد که در وین قادر نیست در این موضوع دقیق، صلاحیت کافی کسب کند. فروید خود متوسسد: « از دور نام بزوك شار گوی<sup>۲</sup> می درخشید، بنابراین فکر کردم که قبل از درجه (dazent) را در بیماریهای عصبی بدست آورم و سپس برای ادامه تحصیل خود به پاریس روم.»

در سال ۱۹۸۴ موفق شد در خواص يك ماده شبه قلبا، یعنی کو کائین که تا آنروز کمتر کسی آنرا می شناخت بررسی های جالبی انجام دهد. ولی تصادفاً برای دیدن نامرد خود که مدت دو سال از او جدا بود به شهر دور افتاده ای مسافرت کرد و در نتیجه آزمایشات کو کائین را رها ساخت و تعقیب کاوشهای خود را به دو تن از دوستانش سپرد یکی از آنها « کارل کولر<sup>۳</sup> » نام دارد و به غیر یکسف یکی از خواص مهم کو کائین یعنی بیحسی<sup>۴</sup> معجای است.

فروید پس از اینکه در خصوص حالات مختلفه بیماریهای اور گانک (دستگساهی) سیستم عصبی تذکره هایی انتشار داد، در پی آزمایشات هیستولوژیک و کاینیکی خود، عنوان dazent (استاد) در تدریس اراض عصبی<sup>۵</sup> بدست آورد. و در همان سال موفق شد به شرح دولت هما بطور که آرزو داشت به پاریس برود.

پس از ورود به پایتخت فرانسه، از گردش در آن شهر بزوك بسیار خوشحال

۱ - Histologie

۲ - Charcot ۳ - Karl Koller

۴ - Neuropathologie

۹ ..... فریید و فرییدیم

بود و اغلب اوقات بیکاری خود را در برجهای نو تر دام میگذراند .

بدو با بصورت يك شاگرد وارد دانشگاه سالپترییر Salpêtrière شد و در میان سایر دانشجویان خارجی گمنام بود . ولی یکروز شنید که شارکو از نداشتن يك مترجم آلمانی بسیار مأسف است بنا بر این ، وسیله نامه ای خدمتگذاری خود را بوی اعلام داشت و مورد قبول واقع شد . از آن پس همیشه در محضر استاد بود و میتوانست از نزدیک آزمایشات وی را مشاهده کند .

در ضمن متوجه شد که وی بی پروا و بدون هراس از هیچ مانع تشویق ، ملاحظاتی تجربی خود را بیان میکند . این امر اثر حقیقی در فریید باقی گذارد . آزمایشات شارکو منحصراً مربوط به هیستری بود ، وی حضور متواتر هیستری را در بشر تا کید میگرد و در خصوص فلج و تشنجات هیستریک ناشی از نفوذ تلقینات هیپنوتیک مشغول بررسی بود . فریید قبل از ترک پاریس با استاد خود در اجرای طرحی بمنظور مقایسه فلجهای اورگانیک (دستگاهی) و فلجهای هیستریک توافق حاصل کرد . فریید میگوید : « من میخواستم این نظر را مدلل کنم که در هیستری میزان فلج و بیحسی قسمتهای مختلف بدن منوط به چگونگی نوع تجسم این فلج و بیحسی بطور عمومی (غیر آتومیک) در خاطر بشر است . شارکو در این مورد با من موافق بود ، ولی من بهرولت متوجه شدم که در حقیقت وی هیچ امتیازی برای بررسی پسیکولوژیک عمیقانه امراض اعصاب قائل نیست . »

فریید پس از مراجعت به وین خواست آنچه در نزد شارکو آموخته و دیده بود در مجمع پزشکان ارا داد کند ، ولی با بی اعتنائی مواجه شد . « يك جراح بیرفرا دزد . همکار عزیزم آنچه این مهملات را می گویند ؟ (Histéron) یعنی Uteru (رحم زن) چگونه ممکن است يك مرد هیستریک باشد ؟ » . فریید از آن پس از مجمع طبیبان ، اجتناب کرد و دیگر گرد محافل طبی و آکادمیک نگردد .

در اتمبر سال ۱۸۸۶ با دختری از اهالی هماغبورگ که از چهار سال پیش در دستش مینداخت ازدواج کرد و بصورت يك کارشناس امراض عصبی در وین باقی ماند . بقول خودش « زراد خانه من در سلاح بیشتر نداشت ؛ الکتروتراپی و هیپنوز »

ولی عدم قاضیت یکی از این دو عهد ؛ یعنی اولی را تشخیص داد . و بمنظور تکمیل دومی در تابستان ۱۸۸۶ برای چند سال به فونسی رفت ، در آن جا مدرسه ای بود که تلقین بیرونی با هیپنوز را تعلیم می داد . فریید می نویسد : « من در آنجا «لی پوزی» پیرو چناب را در حال کار در مقابل زنان «تپرو اطفال مردم

زندگی و آثار فروید ..... ۱۰

زحمتکش مشاهده می‌کردم و آزمایشات حیرت‌انگیز « برنهایم » را بروی بیمار آن مریضخانه می‌دیدم . و در همانجا بود که امکان وجود انبساط‌های نفسانی بسیار قوی و در عین حال پوشیده از ضمیر آشکار بشر را حدس زدم .  
 فروید پس از آن خود را « وارث مشروع » مکتب فانی خواند .  
 از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ اوقات فروید، برای تأمین زندگی خانواده‌اش کسبه سرپا افزون شده بود، مصروف تحقیق شغل معیاش می‌شد و در این مدت حیات هرگز وقت کافی برای ادامه پژوهشهای علمی خود نیافت . بسال ۱۸۹۱ با همکاری معاون خود کتاب « بررسی‌های کلینیکی دربارهٔ فلج یک پهلومی مغزی اطفال » را منتشر ساخت .

و در عین حال که در تدوین یک فرهنگ طبیی شرکت داشت، متوجه امراض مربوط به زبان یا (aphasies) شد و در سال ۱۸۹۳ یک کتاب کوچک انتقادی بنام « فهم امراض زبانی » منتشر ساخت . در سال ۱۸۹۵ با همکاری دوستی که (بعداً خواهیم دید) دخالتش در یکی از لحظات زندگی فکری فروید بسیار مؤثر و بنام دکتر ژوزف بروئر خوانده می‌شد، کتاب « بررسی هیستریکها » را انتشار داد .  
 تا اینجا فروید فقط مواد لازم برای کوششهای بعدی خود را ذخیره می‌کرد و پس از آن بود که اصلیت مقتدر فکر خلاقه خود را بجهانیان نشان داد .

\*\*\*

اكتشافات فروید، که به‌همه‌ایک نقطه نظر فلسفی را در مورد بشر و زندگی تشکیل داد در آغاز، کوچکترین رابطه‌ای با این موضوع نداشت فروید بارها از شباهت بعضی نظریات خود با تئوریهای فلاسفه گذشته متعجب می‌شد و هنگامی که پس از خواندن یکی از مقالات هاو لوک آلیش فهمید که ارتباط دادن امراض عصبی با میل جنسی یکی از عقاید افلاطون بی‌شباهت نیست، اظهار تعجب نمود .  
 روزی یکی از دوستانش نوشته‌ای از شوپنهاور را بوی نشان داد. در آنجا فیلسوف آلمانی متذکر شده بود که بشر در قبال بعض حقایق، احساس تنفر کرده و از قبول آنها امتناع دارد؛ و این مقدمه‌ای بر تئوری « واپس‌زدگی » بود. فروید می‌نویسد:  
 « من کشف خود را مدیون محدودیت مطالعات خود هستم . » و سپس محققانه اضافه می‌کند: « با اینوصف سایرین این نوشته‌ها را خوانده و باز خوانده اند و بفکر کشف مورد بحث نیفتاده اند » او بعداً آثار شوپنهاور را خواند و به شباهتهای دیگری که بین نوشته‌های فیلسوف آلمانی و دکتربین خود وجود داشت متعجبانه اهمیت تأثرات روحی و میل جنسی بی‌مرد و برای اینکه اصلیت فکر خود را حفظ کند نامدتی از خواندن آثار فیچو خودداری کرد. بطوریکه خود در کتاب « شرکت در تاریخ بهضت پسیکا بالیز » می‌نویسد: « من خود را تا مدت مدیدی از لدتی که

دراثر مطالعه آثار نیچه حاصل میشود معلوم ساختم و این کف نفس را با اراده و قصد خود مرتکب شدم زیرا میخواستم اثرات و انفعالاتی را که پسیکانالیز برای من تهیه میکند از هر گونه نفوذ خارجی مصون باشد. بنابراین باید خود را حاضر کنم و در عین حال نیز آماده ام از هر گونه حق تقدم و امتیاز در قضایائی که کاوشهای مشکل پسیکانالیتیک جز تأیید مستدرکات الهامی فلاسفه کاری نکرده است صرف نظر کنم « در کتاب «زندگی من» فروید چنین تشخیص می دهد که پس از شوپنهاور، نیچه متهکری است « که الهامات و نقطه نظر های وی، اغلب بطور حیرت انگیزی با نتایج حاصله از مشکلترین کاوشهای پسیکانالیتیک منطبق بوده است».

فروید در نتیجه بررسی شخصی، در بعض قضایای مخصوص روحی مشتری های خود، با اصول اغلب بسیار فریبی پی برد که رویهم آن ها د کترین وی را تشکیل داد. بعضی این سوال مستخره را بیان آورده اند که آیا محیط وین و مشتریهایی که مربوط به آن محیط بودند تأثیری در افکار فروید نداشته است؟ فروید در کتاب «شکرکت در تاریخ نهضت پسیکانالیز» می نویسد: «بموجب تئوری بالا، پسیکانالیز و مخصوصاً اعتقاد به ارتباط بین اختلالات عصبی و اغتشاشات زندگی جنسی، فقط در شهری مانند وین ممکن است یعنی در یک محیط شیوایی و ساد اخلاق - مغایر با سایر شهرها. بنابراین پسیکانالیز عبارت خواهد بود از یک معرفت با عبارت بهتر، یک انعکاس تئوریک از شرایط مخصوص محیط وین» فروید به یک پسیکولوگ فرانسوی موسوم به پیر ژانه که نظر بالارا پذیرفته بود اعتراض کرده و گفت: «از نقطه نظر پاکی اخلاق و عفت پارسی حتی ندارد خود را فوق وین ننگرد» و بدون اینکه یک مبین پرست متعصبی باشد از وین دفاع میکند «جایی را که روابط بین جنسین آزاد و احتیاط کمتر از شهرهای شمالی و عربی معروف بششونت اخلاقی است» و ساکنینش از ساکنین سایر شهرهای بزرگ نه پرهیز کارترند و نه بیشتر با مراض عصبی گرفتارند».

در اینجا لازم است که از اکتشافات پی در پی فروید که در جریان تداوی بیماران صورت گرفته است بایک مرور سریع بگذریم البته بعداً هر یک از ایندهای وی هنگام تشکیل آن ها بصورت یک مفهوم ترکیبی بطور کاملاً دقیق مورد تحلیل قرار خواهند گرفت.

پس با تامل صحیحاً خاطر نشان میکنند که ترتیب لازم برای معرفی کامل تعدادی حقایق، الزاماً همان ترتیبی که همایق مزبور در آن یافت شده اند نیست.

پس از این، زندگی فروید عبارت بود از اکتشافات و انتشاراتی که برای شناختن این اکتشافات صورت می‌گرفت، موافقتی که بخود جلب می‌کرد و مقاومت‌هایی که با آن مصادف می‌شد.

قبل از اینکه فروید شارگی را ملاقات کند، دکتر ژوزف بروئر «مردی که دارای يك ذکاوت غیر عادی بود» ماجرای یکی از مشتریان خود را که هنگام بستاری پدر بیمار خود مریض شده بود، برای وی نقل کرد. مشتری مزبور زن بود و پدر خود را بسیار دوست می‌داشت. او کشف کرده بود که علائم مرضی<sup>۱</sup> این هیستری به صحنه‌های گذشته زندگی مریضه و به زخم‌هایی<sup>۲</sup> که پس از تأثیر شدید در وی فراموش شده بود مربوط است. او حدس زده بود که این علائم مرضی معلول بکار افتادن غیر عادی معنای تصریکات آزاد شده است. و برای این امر مندی قرارداد داده بود، بدین نحو که در حاشیه‌نویز خاطره صحنه‌های گذشته را به خاطر بیمار می‌آورد و دوباره موجبات تجدید آن را ملاحظه می‌انگیزد: هنگامیکه مریضه در اتسای هیپنوز همان عمل نفسانی را که قبل از هیپنوز فراموش شده بود انجام می‌داد علائم مرضی دفع می‌شد، بروئر این متد را Catharsis یعنی «تصفیه» می‌نامید. بروئر و فروید هر يك متد «کاتارتیک» را با موفقیت بکار بردند و سپس دو اثر تناقضات فکری از یکدیگر جدا شدند. فروید برعکس بروئر فکر می‌کرد که در پس نمود<sup>۳</sup> های امراض عصبی هیستریک، تأثرات متعدد و مختلف وجود ندارد. بلکه فقط تأثراتی از نوع میل جنسی، یعنی يك مبارزه جنسی فلی یا عکس العمل حوادث جنسی دوران طفولیت موجب امراض فوق است.

فروید برای بررسی در يك بحث بسیار وسیع تر یعنی ضعف و اختلال اعصاب زمینه هیستری را رها کرد. او زندگی جنسی مرضی اعصاب را که بوی مراجعه می‌کردند تهتقیق می‌کرد و اساس جنسی ضعف اعصاب را کشف کرد.

فروید که به هیپنوز اعتقاد نداشت و معتقد بود که این عامل حتی هنگام کاتارتی (تصفیه) تنها در اثر رابطه شخصی مریض و طبیب و آنها فقط در انسانی که این عمل دوام دارد مؤثر است، در عکس بود که برای تداوی مرضی‌ها چاره دیگری بجوید. او قبلاً مرضی بر زخم‌ها را دیده بود که تحت تأثیر تلقین، قضایاتی را که بخیال خود فراموش کرده بودند بیاد می‌آوردند. این قضایا عمالگر، ترسناک یا شرم‌آورد بود، و این صحنات مؤذی تنها دلیل خروج آنها از ضمیر آشکار بود. فروید باین نحو نمود «راپس زدگی» را که از آن پس همه کلاسهای وی قرار گرفت، کشف کرد.

۱ - Symtôme ۲ - Traumatisme

۳ - Phenoménac

چگونه این نوع امراض عصبی را میبایست مداوا کرد؟ با آشکار کردن واپس زدگیها و باتحریک حس قضاوت بمنظور پذیرش یا محکومیت آنچه سابقاً طرد شده بود و بیمار را باید وادار باعتراف تمايلات واپس زده کرد. بنا بر این از آن پس پسیکانالیزچاشین «Catharsis» و هیپنوز شد.

وسيله پسیکانالیزمی توان اهمیت ضمیر مخفی را کشف کرد. دوا اینجا باید بین یک ضمیر مجاور ساده و ضمیر مخفی واپس زده فرق گذاشت. فروید بمنظور کشف شرایط ایجاد واپس زدگی، در جهت مخالف مسیر زمان پیموده، سپس به زمان بلوغ رسیده، از آن گذشته و بالاخره بسالهای اولیه طولیت رسیده و متوجه شده است که سالهای اولیه زندگی هر چند بفراموشی افتاده، با ایتوصف آثار معوشدنی و مداومی برجای نهاده است. و از این کشف يك اصل جدید یعنی «همیل جنسی طولیت» بوجود آمد. بررسی مستقیم اطعالم نتایج ناشی از تحلیل بالغبین را تأیید میکند.

مرض و مریضه‌ها در گذشته‌های بعینه شرح صحنه‌های جذاب و فریبنده‌ای را بیاد می‌آورند که سپس ممکن است عنه و نوع آنها ثابت شود. اینجا موضوع عبارت از حوادث واقعی نیست و باید آنرا «تجسم یا تصویر همیل» نامید.

این ملاحظات موجب کشف عشق جنسی پسر بچه به مادر و خشم و کینه‌اش نسبت به پدر و عکس این حالت در مورد دختر بچه شد؛ این را فروید «Complexe de œdipe» نامیده و «انرژی غرایز جنسی» را نام «لبیدو» خواند. فروید برای کشف واپس زدگیها و بمنظور از بین بردن معنویت آنها به تقاضا و اطمینان دادن مریض می‌پرداخت. سپس متد خود را تغییر داد و متشریان خود را به «گفته‌های آزادانه»<sup>۱</sup> وامی‌داشت، یعنی چون شرط مداوی آنالیتیک همیشه صداقت است، بیمار از آزاد بردن که هر چه به خاطر نشان می‌رسید بی‌ترس بیان کند.

در کنید مداوی آنالیتیک بین مریض و آنالیتیک يك «ارتباط محبت آمیز» برقرار می‌شود. این ارتباط همکسب به کینه یا سرکشی یا لایک حالت عشقی شورانگیز و کالاجنسی<sup>۲</sup> منتهی شود. اینرا فروید بنام «انتقال»<sup>۳</sup> «transfert» می‌خواند. و این انتقال همکسب «بهترین وسیله تداوی آنالیتیک» بشود.

روس گهنگوی آزادانه، بررسی خواهاها را برسان می‌کشد. پسیکانالیز با اهمیت معنوی و مفهوم خواب را کشف کرد و آنرا معنی پس مسائل واپس زده که اغلب تغییر شکل داده و بصورت دیگر نشانها می‌کند دانست. بتدریج خواب نیز با

۱ - Fantasma de desire ۲ - Libido

۳ - Association libre

علامه مرضی اختلال عصبی قابل مقایسه و شبیه است .

با اینوصف خواب يك نبود مرضی نیست، بلکه نمودی از زندگی نفسانی عادی است . در زندگی عادی نیز فراموشیها ، اشتباهات ، فقدان اشیاء و سهوهای اتفاق می افتد که مترجمین آثار فروید آنهارا با اصطلاح «اعمال سهوی»<sup>۱</sup> نمایانده اند . پسیکانالیتر علت این سهویات را توضیح داد و بنابراین از حال يك وسیله ساده مداوای امراض عصبی خارج و رکن يك علم پسیکولوژی جدید و بسیار عمیق گردید : و بقول پلوئر طیبب امراض روحی ، يك «پسیکولوژی اعماق» Tiefenpsychologie شد .

اولین آثاری که در آن ها فروید اکتشافات خود را توضیح داد عبارت بود : در سال ۱۹۰۰ يك کتاب مهم درباره «مفهوم خواب» . در سال ۱۹۰۱ «خواب» در همان سال «پسیکوپاتولوژی زندگی روزانه» . فروید در باره این کتاب می نویسد : «مردم این کتاب مرا بیش از سایر کتابهایم مطالعه کردند» در حقیقت چون کفر و زندقه آن زیادتر و ممرح تراست .

در ۱۹۰۵ «سه آزمایش درباره نظریه میل جنسی» و در همان سال «لطیفه و روابط آن با ضمیر مخفی» در ۱۹۰۷ «هدیان و خواب» .

مدت ده سال از ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ را فروید در تنهایی فکری کاملی بسر برد . او از بروئر جدا شده ، هیچ شاگردی نداشت و هیچ موقع مقتضی برای بحث با دوستان بارقبایش نمی یافت . سعی وی برای همانندن ایده های خود در خصوص اصل جنسی اختلالات عصبی به کارشناسان مواجه با ماکسی شده بود . بعد هادر اینخصوص نوشت : «بالاخره فهمیدم که جزء آن اشخاصی هستم که بقول هبل : خواب دلیارای بهم می زند» ، و بنابراین نیاستی به يك تاثیر خارجی و تحمل سایرین امید داشته باشم . . . دروین ازمین می گریختند و در خارج مرا نمی شناختند . . . این يك مرحله زیبا و پیرمانی و دوران عزت است ، باشکوهی بود» .

در سال ۱۹۰۷ وضع تا اندازه ای تغییر کرد . فروید اطلاع یافت که در فورویچ در تیمارستان بورگوی لوزلی ملوئر پزشک امراض عصبی و معاوش «J - C . یونگ» به پسیکانالیتر علاقه مندند . در نتیجه روابطی من آنها برقرار شد . بسال ۱۹۰۸ در عید پاک دوستان این علم جدید در سالن بورگوی با یکدیگر ملاقات کردند : و به تکرار این ملاقات و انتشار مجله ای تحت مدیریت فروید و پلر و سردیری «J - C . یونگ» بنام «سالنامه پژوهشهای پسیکوپاتولوژیك و

۱ - Acts manqués

۲ - Jahrbuch für Psychopathologische und Psychanalytische Forschungen



پسیکانالیتیک مهم شدند. این مکتب که در سوئیس تأسیس شد و هم خود را امپروف این مجله میگرد به تئوری کمپلکسها بیش از هر چیز علاقه مند بود.

در پائیز ۱۹۰۹ يك واقعه غیر منتظره موجب دلگرمی فریاد شد. روانشناس امریکایی استانی هرالد رئیس Clark University و رچستر ( نزدیک بوستون ) بمناسبت جشن بیستمین سال تأسیس دانشگاه ازوی و یونک دعوت کرد تا در آنجا سلسله کنفرانسهای بزبان آلمانی ایراد کنند. فریاد در بارهٔ پسیکانالیز پنج کنفرانس داد و یونگ راجع به «مشاجرات روحی طفولیت» سخنرانی کرد. فریاد اهلپ، خود را در اروپا مورد تهنیت دیدن بود و در اینجا از پذیرایی بی شائبه ای که از او بعمل آمد بسیار خوشحال شد. خود مینویسد: «هنگامیکه پشت میز خطابه در ورچستر قرار گرفتم بنظرم رسید که يك خواب صبحگاهی و باور نکردنی تحقق می یافت» یکی از متفکرین بزرگ و از مرض شناسان روحی دانشگاه هاروارد «جس ای پوتام» که بنوا مخالف پسیکانالیز و بنوا آرا يك وسیله بررسی موافق با تمایلات اخلاقی خود میدید تمایلات خود را به فریاد عرضه داشت و وی را از این امر خوشحال کرد. در جریان این مسافرت فریاد با فیلسوف بزرگ «ویلیام جمس» که ملاقات با او تأثیر مداومی در وی داشت، آشنا شد. می نویسد: «من نمی توانم این صحنه را فراموش کنم: هنگام گردش، او ناگهان ایستاد دستمال خود را بمن داد و از من خواش کرد که بکار خود ادامه دهم، وعده کرده بود که پس از گذشت هران آثرین سینه - که در آینده نزدیک وی دست میداد - بمن کمک کند. او یکسال بعد در اثر مرض قلبی مرد: از آن بعد من بارها چنین تهوری را در مقابل يك مرك نزدیک برای خود آرزو کرده ام».

دومین کنگره پسیکانالیتیک در سال ۱۹۱۰ در نورمبرگ تشکیل شد. و بسا به پیشنهاد يك مجارستانی «سا. فر پختی» در آنجا يك «جمعیت پسیکانالیتیک بین المللی» که به سمتهای مجلی تقسیم می شد تأسیس کردند. سالهای بعد قسمتهای مجلی مزبور در وین، برلین، بوداپست، لندن، سوئیس، هلند، مسکو و حتی خارج از اروپا، در نیویورک، کانادا، برزیل، کلکه، استرالیا، ژاپون بوجود آمد. و پس از ۱۹۲۶ بود که دربارس «انجمن پسیکانالیتیک» تأسیس شد و سالی چهار بار يك «مجله فراسوی پسیکانالیز» انتشار داد.

بطوریکه مرجم ادو - بیو گرافی فریاد پرنسس ماری بونا پارت مینویسد علت اینکه فرانسه تا آژمان نسبت به پسیکانالیز روی خود - رش نشان نمی داد بعضی خصصیات اخلاقی فراسویها از قبیل: علاقه به فکر روشن و منطقی؛ احترام به حسن سلیقه و اکراه از بی حیای و «بست کردن میل جنسی» توأم با

بی‌پرده گویی است. در حالی که این مسائل را باید با کمک کنایه و اشاره توضیح داد... به «سالنامه» ای که پس از کنگره سالسبورگ انتشار مییافت و نشریه دیگری اضافه شد. «مجله مرگزی پسیکانالیز» که توسط آدلر و اشتکل و سپس وسیله اشتکل تنه‌انتشر می‌شد و دیگری (Imago) که در آن آنالیست‌های غیر پزشکی و «H. شاخس» و «O. رائت» روشهای پسیکانالیتیک را در مورد کلیه علوم روحی آزمایش می‌نمودند.

در ۱۹۱۱ کنگره وین را با حضور پیوتام که از امریکا آمده بود تشکیل یافت. دو فکر مخالف نیز وجود آمد، یکی فیل ار کنگره، توسط ادر آدلر و دیگری پس از آن وسیله «C. G. یونگ».

آدلر از توجه نسبت به میل جنسی گامت و مخصوصاً پروی اراده نیرو و میل جبران يك نقص جسمی و ترکیبی اصرار می‌ورزید. یونگ نیز در ارزش منسوب به میل جنسی، خصوصاً میل جنسی طفولیت تخفیف قائل شد و فروید آنها را از اظهار نظر بنام پسیکانالیز ممنوع کرد.

جنگ جهانی (۱۹۱۴-۱۸) مانع انتشار و توسعه پسیکانالیز شد و لی برای بررسی های جدید موقع مناسبی بود، ملاحظاتی بیماران امراض عصبی جنگ نظریه فروید (قرار در بیماری) را مشهور ساخت. در سال ۱۹۱۸ در بوداپست کنگره ای تشکیل شد و اعضای رسمی آن برای مداوای بیماران عصبی بک سرویس پسیکانالیتیک تشکیل دادند. کسی پس از پایان جنگ در ۱۹۲۰ کنگره در بک سرزمین بی طرف یعنی لاهه تشکیل شد، فروید در خصوص این کنگره می‌نویسد «جنگ جهانی که تشکیلات متعددی را از بین برد، تأثیری در اثرتنا-سیونال) ما نداشت و همدن نیز با گرمی مؤثری از ما پذیرائی کرد؛ و تا جائیکه بحاطر دارم، این برای اولین بار بود که انگلیسها و آلمانها که دارای منافع علمی مشترکی بودند، دوستانه در پشت بک میز قرار گرفتند»

✽

هنگامیکه پسیکانالیز باینصورت در جهان اشاعه می‌یافت، زمینه های جدیدی نیز برای بررسی کسب می‌کرد. اکنون دیگر فروید برای آردایشات خود شاگردان و همکارانی داشت. در سال ۱۹۲۵ نوشت: «من که در اثر بیماری خطرناکی، سرانجام خود را نزدیک می‌بینم، قطع فعالیت شخصی خود را با آرامش زیادی تلفی می‌کنم» ولی مرک با این زودی هم که او تصور می‌کرد رشته فعالیت او را قطع نکرد.

در این مرحله زندگی، خود فروید «تمایلی را که من به در اثر ملاحظه و

فرود و فرودیدیم

رعایت عادات سرگویی کرده بود، بکلی آزاد» گذارد و تعداد زیادی مسائل پس-کولوژی را تحت آزمایش قرارداد و آنها را باروش خاص خود تطبیق کرد. وی هنگام مطالعه در لیدو، که در کمپلکس اودیپ، والدین را نقطه نظر قرار میدهند متوجه شد که لیدو ممکن است، من را نیز بصورت هدفی اختیار کند. این را عشق بخود یا «نارسیسم»<sup>۱</sup> نامید. شاید این میتوان یک لیدوی نارسیسمیک و لیدوی دیگری که بسوی اشیاء خارج از من متوجه می شود یعنی لیدوی بصری را تشخیص داد. فرود درحالی که آرزو داشت بسکائالیز روزی موجب ایجاد یک تئوری کافی غرائز شود، غریزه حفظ نفس و حفظ نوع را وسیله اصطلاح اروز (eros) مجسم کرد، و غریزه تخریب بامرک را مخالف آن قرارداد. سپس در خصوص اینکه تمایلات خشن چگونه ممکن است (تصفید؟) شوند مشغول مطالعه شد. و حیات نفسانی بشر را به هن، خود و یک فوق من تجزیه کرد. فوق من «نیچه کمپلکس اودیپ» و عامل «تخصیص» اخلاقی بشری است. فرود یک بررسی پسیکولوژیک کاملاً عمومی، هتاپسیکوژوژی را آغاز کرد ولی این «نصه از یک مجسمه بی سروته» تجاوز نکرد.

او بتفکر در مورد محصولات ادبی و هنری بسیار علاقمند بود و آرتیست را موجودی می پنداشت که مانند یک مریض روحی، از حقیقت غیر کافی دور شده و خود را یک جهان تصویری میکشاند، ولی به آنس بیمار روحی، راه مراجعت را می یابد و بحقیقت باز میگردد.

او بنا بر روش پسیکائالیز، بولی از جانس بنام «گراویا» را مورد بررسی قرار داد. و در اثر آزمایشات مربوط به تکنیک طریقه و ندانه، آنها را مانند عواملی که رؤیا را بوجود می آورند بله می کرد. سپس، لئونارد اوینچی را بسبب خاطر طعولیت او، برای بررسی خود انتخاب کرد و در اثر تحلیل آن علت نگارش تابلوی سنت آن را روشن ساخت، چندی بعد میکال آنژ، گوته و حتی روسی را بسیکائالیزه کرد.

وی به پسیکوژوژی اشتراکی و همچنین پسیکوژوژی هنری مذهبی علاقمند بود، منتها بود که سببت همبسی بین حرکات «مصدع»<sup>۲</sup> و آداب مذهبی ملاحظه کرد. «نوروز»<sup>۳</sup> (در هنر مصعبی) مصدر در نظر اریوئی مذهب خاص و از شکل خارج شده بود و بنا بر این مذهب را یک نوع «نوروز مصدر»<sup>۴</sup> می نامست. بررسی در قدیمترین اندیشه های اریوئی و آثارهای آن (در قسمت های بعد این اصطلاحات شرح داده خواهد شد) فرود را به تشریح و توضیح پسیکائالیتیک مذهب، اخلاقی و آواز نظام اجتماعی راهنمایی کرد.

۱ - Narcissisme ۲ - Sublimation ۳ - Acts obsessionnels

۴ - Nevrose

شاگردان فروید از روش وی در زمینه‌های مختلف، قبل از تباریخ افسانه‌شناسی، فولکلور و تدریس استفاده کردند. بنابراین این فروید از این کا پسکانالیز اوصورت يك متد ساده مداوارا اژ دست داده ويك علم وسيع يعني «علم ضمير نفساني» شده است، حفظ زيادى مى برد. از سال ۱۹۱۰ مشغول انتشار آثار ذيل شد: در سال ۱۹۱۰ پنج کنفرانس و وچستر، که تحت عنوان «پنج درس پسکاناليز» بهر انسه ترجمه شده است، در همافسال «خاطره‌اي از طفوليت لئونارد اوينچي» در ۱۹۱۳ «توتم و تابو» از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ تعداد زيادى بررسى‌هاى مربوط بضمير مخفى، واپس زدگى، اندوه، ماليخوليا و غيره گنه تحت يك عنوان عمومى «متاپسيکولوژى» بهر انسه ترجمه شده است. در سال ۱۹۱۴ در مجله «imago» بدون ذکر نام نویسنده «موسى-ميکل آيز»؛ در ۱۹۱۷ در مجله «imago»، «خاطره از طفوليت گوته» (بررسى‌هاى اخير و چند نوشته ديگر خصوصاً مقاله‌اي مربوط به «يك مرض عصبي شیطاني در قرن ۱۷» تحت عنوان «آزمایشات پسکاناليز عملي» (بهر انسه ترجمه شده است) در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۶ دروس مقدماني که تحت عنوان «مقدمه‌اي بر پسکاناليز» بهر انسه ترجمه شده است و خود اثر فوق‌العاده مهمى است.

پس از چنك نیز آثار ذيل انتشار یافت: در ۱۹۲۰ «در وراء پرنسيپ لذت»، در ۱۹۲۱ «پسيکولوژى اشتراکى و تحليل من»، در ۱۹۲۳ «من و خود»، سپس در ۱۹۲۵ «ممنوعيت، علامم مرضى واضطراب»، در ۱۹۲۶ يك بررسى مهم در خصوص اينکه آيا غير پزشکان نیز مى‌توانند اصول پسکاناليز را اجراء کنند. اين بررسى تحت عنوان «پسکاناليز و طب» بهر انسه ترجمه شده و در همان جلد نیز «زندگى من و پسکاناليز» انتشار يافته است. در ۱۹۲۷ «آينده يك توهم» در ۱۹۳۲ «کنفرانس‌هاى جديد در خصوص پسکاناليز» (البته اين کنفرانسها در هيچ جلسه‌اي ايراد نشده است).

در سپتامبر ۱۹۳۲ فرويد به نامه فريدمن - هيلسوف «آلبرت اينشتين» که تحت عنوان چنك براى چيست، نوشته شده بود، پاسخ داد. «آنستيتوى بين‌المللى همكارى فرهنگى فرانسه و بسته به جامعه ملل» چاپ‌هاى زيباى از اين دو نامه و ترجمه‌هاى آن بالسنه آلمانى، انگليسى و فرانسه انتشار داده است.

مقالات متعددى از فرويد که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۳۲ در مجلات مختلف چاپ شده در پنج جلد جمع‌آورى و زبان آلمانى تحت عنوان «مجموعه مقالات کوچک مربوط به تئورى نوروزها» انتشار يافته است. «مجله فرانسه پسکاناليز» مقالات ذيل را از فرويد انتشار داده است:

«تابو و نیکارت» - سال هشتم ۱۹۳۳-؛ «نفی» - سال هفتم ۱۹۳۴ - «تشویش در تمدن» - سال هفتم ۱۹۳۴؛ «شرکت در پسیکولوژی زندگی عشقی» - سال نهم ۱۹۳۶.

باضافه مقدمه‌هایی از قبیل «مقدمه خاطرات پسیکانالیتیک يك دختر جوان» و نامه‌های مختلف دیگر منجمله نامه‌ای به «ماکسیم لروی» را که در فصول بعدی کتاب نقل خواهد شد باید ذکر کرد.

«کتاب‌پروشی پسیکانالیتیک بین‌المللی» وین چاپ دوره کامل آثار استاد را شروع کرده است؛ يك کتاب‌پروشی مادرید نیز انتشار ترجمه آثار کامل فروید را آغاز کرده و «مدرن لیسروی» نیویورک در آئینده ترجمه انگلیسی آثار اساسی فروید را منتشر خواهد کرد.



این متفکر با عقاید و مستدرکات جسورانه خود همیشه عناوین و افتخارات را به‌سخره می‌گرفت. بین زن و شش‌طفل (سه پسر و سه دختر) شاگردان و مشتریان خود زندگی آرامی داشت.

او مدت هفتاد سال در يك شهر و چهل سال در يك خانه زندگی کرد. معذک در اواخر زندگی طوفانی بروی مسکنش برخاست و فیلسوف پیر را از آنجا بدور افکند. در ماه مارس ۱۹۳۸ «الحاق» آتریش به يك آلمان ضدیهود صورت پذیرفت و به این متفکر یهودی اجازه داده شد که وین را به‌صوب پاریس ترك گوید، وی از شهر اخیر نیز به لندن رفت. در آنجا سلامتش تخفیف مییافت و وی نزدیکی مرگ را با آرامی می‌نگریست در این زمان بود که من شخصاً (نویسنده کتاب) با وی رابطه گرفتم.

مدت مدیدی بود که امکان ترکیب فیاتروفی فروید و سیله تلهیق‌ایده‌های پراکنده وی در نظر من بود. من میل داشتم برای تشریح این سیستم کتابی بنویسم و این بخاطر متعکری که از اصلیت فکرش لذت می‌برد، آزادی فکرش را تحسین می‌کردم و روح صلح‌جویش را دوست می‌داشتم. چنگ و اشغال کشور توسط نیروی آلمان اجرای این امر را به‌عویق افکند. با این وصف من این قصد خود را بوسیله نامه‌ای در ۱۹۳۹ به فروید اطلاع داده بودم.

او از لندن در ۱۸ آوریل ۱۹۳۹ توسط نامه‌ای بزبان انگلیسی جواب داد و در آنجا می‌گفت: «من بسیار میل داشتم این کتاب را بنویسم، ولی فکر نمی‌کنم موفق شوم؛ چون سلاطین من دچار بحران زیادی شده است» همچنین از من دعوت می‌کرد که با معرفی وی یکی از شاگردان با استعداد پاریسی او بنام «مادام ماری پرفنس بوناپارت» را ملاقات کنم.

چند روز پس از دریافت این نامه دعوت او را بجا آوردم و مورد پذیرائی گرمی واقع شدم .

آخرین اثری که فروید بکمک دخترش آنابا آن اشتغال داشت، پسیکانالیز هیتلر صدر اعظم آلمان بود و به بررسی نازیسم منتهی می‌شد و ممکن بود جوابی به کتاب «مابین کامپف ۱» باشد .



پیو گرافی فروید در همان سطور نخستین این مکرر را تلقین می‌کند که وی روح پاکتی بود، ذکاوتی بود که جز شناختن و فهمیدن آرامانه حقیقت هدفتی نداشت . ولی لازم است یکی از نظریات این متفکر وینی را در مورد خود او ذکر کرد: که توضیح حیات فکری را باید در احساسات جست و در مرکز هر فکری احساسی پنهان است .

احساسی که موجب پژوهشهای فروید میشود، دارای قدرت خاصی است این بک عشق تصنیف ناپدید و شور انگیز حقیقت ، بک میل شدید و متعصبانه بیروزی بر تمام اشتباهات ، گسیختن کلیه ریاکاریها و ظاهر سازیها ، و شکستن دروغها است . از این منظر بعضی مفسرین ویرا با « کیر که گآرد ۲ » و « داستایفسکی » و منعد و صبا ۳ بجه ۴ مقایسه کرده اند .

فروید با اشتیابی این عشق سالها نهنایی و عزت کامل را دو مقابل بک محیط سرکش و گام خشم آمیز قبول کرد و ماسابقاً برخی از نوشته‌های او را که در آن از « تحمل ممنوعیتهای بک ا کربنت فشرده » در نتیجه یهودی بودن و « استهلال خود در مقابل افکار عمومی » سخن گفته است یاد آور شده ایم .

دیده و شنیده‌های زندگی گذشته او موجب استهلال این متفکر یهودی شد . وی با یک بیروی مستقل و قوی با عقاید بی اساس محیط ساز زد مبارک دو آنچه را که خود در « سیکر نوژی زندگی روزانه » ، « ریاکاری همیشه زندگی اجتماعی » برنامد او صبا مستنود .

بنابر این بر کاو - های این پسیکانالیز که در پست بر در اهداف ضمیمه فکار و معنای سرود پرو دیده و حضور متوالی و دائم میل جنسی ، و دعاومت بک فواجت پست ترین خوی حیوانی را در آنها ظاهر ساخته ، همیشه بک احساس بارز و کم نظیری مسلط وده است .

وی در مقابل مالی ترین اشکال زندگی نیز جز خشونت ، منتهی بک خشونت تصعید شده چیردیگری نی بیند . و در عین حال باین « تصعید ۲ » « متعرف است و

در کنار خود ضمیر هنجاری<sup>۱</sup> و هن، يك «فوق من» يك «ایده آل»<sup>۲</sup> که معرف مقتضیات اخلاقی بشری است جای میدهد.

هنگام تحلیل خوابهای شخصی خودش، مجبور به بعضی اعترافات بود و آنها را بسبب «بشری که از آشکار ساختن مهرمانه‌ترین جنبه های زندگی خود» حس میکرد بایبیلی و اشمئزاز ابراز میداشت. او در قسمتی از اعترافاتش، تنفوی را که از کارهای خود احساس میکرد صریحاً اقرار میکند:

«من از کار مشکل‌خورد کوچکترین لذتی نمی‌بردم، و از اینکه این چنین در بنیادهای بشریت غوطه‌ور بودم احساس تنفر میکردم. بیشتر دوست داشتم که در کنار اطفال خود باشم و از زیباییهای<sup>۱</sup> ایتالیا معظوظ شوم» بعضی مفسرین فریاد با استفاده از این اعترافات، در عمق این متمکر که حرارت زیادی در بررسی پست‌ترین جنبه‌های حقیقت نشان میدهد، نوعی «هجران ایده آل<sup>۲</sup>» کشف کرده‌اند.

دکتر آدگار میخا ئلیس، عقیده معروف نیچه: «ماسکی» را که روحیه های مغرور، برای پنهان کردن حزن يك قلب شکسته از سایرین، بر چهره می‌زنند، در مورد فریاد صادق میدانند. در اینجا ماسک فریاد، خون سردی علمی او است. دکتر میخا ئلیس با استفاده از پس‌یکانالیز بنظور تحلیل کامل حقایق این روش، در او يك میل مخفیانه به محبت، قهرمانی، زیبایی و يك لذت اصیل و آرام، یعنی يك ایده آل‌یسم و آپس زده می‌بیند.

شاید هم ذوق و میل طبیعی فریاد، میلی که او را وادار میکرد تا برای بشریت هم عصر خود، يك طیب روحی باشد، معلول همین تمایل مخفیانه بوده است. اگر این تعبیر درست باشد، میتوان این شعر گفراش فریادیناوند هالیر را که فریاد در یکی از آثار خود نقل کرده در مورد خود او تکرار کرد:

یقیناً، من يك کتاب علمی نیستم:

من يك بشرم، بشری با تمام تناقضاتش.

۱ -- Inconscience

۲ -- La nostalgie de idéal

## گرایش ضمیر مخفی

### ۱. ضمیر مخفی

پسیکانالیز «Psychoanalyse» یا پسیکوآنالیز «Psychoanalyse» فروید از نقطه نظر عمل عبارت از طریقی است که هدف آن بهبود بعضی امراض عصبی، و از نقطه نظر تئوریک، نوعی گرایش ضمیر مخفی است. هدف این اسلوب، بطوریکه از نامش آشکار است تجزیه حیوة نفسانی بشر به عناصر اولیه آن و مدعی است که عمق موجودات را ضمیر مخفی تشکیل می دهد.

اولین مخالف این ادعا که قبلاً باید رفع شود تصور شباهت بین نفس و ضمیر است. در نظر بعضی، حالات نفسانی، بجز آنهایی که با ضمیر آشکار ارتباط دارند فاقد مفهوم واقعی هستند. چون با اعتقاد آنها، در صورت عدم ضمیر آشکار استندراک تأثر، خاطرات و میل وجود نداشت.

در فرانسه روانشناسانی که بی-یا با جهت خود را طرفدار دکارت می پندارند از این نظر پشتیبانی می کنند.

ولی، با اعتراف خود ما، در سایر افراد بشر نیز حالات نفسانی از قبیل حسرت و اندوه، افکار و تمایلات ارادی امکان دارد؛ بنابراین ضمیر آشکار من مستقیماً وسیله شناسایی حالات نفسانی دیگران که در خارج وجود من قرار دارد نیست.

همچنین ضمیر آشکار با کلیه حالات حیوة نفسانی ما آشنایست. مثلاً من اصولاً راجع به چنین فکر نمی کردم، يك واقعه ناگهانی کلیه ایده های مربوط باین کلمه را بخاطر من می آورد؛ من آنچه از فلسفه و تاریخ این کشور می دانم و آنچه در پکن با کانتون دیده ام پیاد می آورم. این خاطرات کجا بود؟ چند لحظه پیش ضمیر آشکار من از آن اطلاعی نداشت. در اینجا دلیلی نیست که خود را محدود به همین مکان آن در نظر کنیم؛ چون در آن صورت پیوده خود را در اشکالات و ابهامات روانشناسی معمولی گرفتار می سازیم. پس ساده تر این است که بگوئیم آن خاطرات بدون اینکه توسط من درک شود در من وجود داشته است.



بنا بر این ضمیر منخفی من در معنی نخست کلمه، شامل کلیه آن حالات نفسانی است که فعلاً از نظر ضمیر آشکار من پنهان و عبارت از توده عظیم غرائز، عادات تمایلات و خاطرات من است.

« بمنظور اینکه حیوة نفسانی بهتر درک شود، لازم است اهمیتی به ضمیر آشکار قائل نشد و چنانکه لایب نیقیس معتقد است باید اساس زندگی نفسانی را در ضمیر منخفی جست، ضمیر منخفی شبیه دایره بزرگی است که ضمیر آشکار را مانند دایره کوچکتري در بردارد. بدون تدارکات ضمیر منخفی، ضمیر آشکار کاری انجام نمیدهد، دو حالیکه ضمیر منخفی قادر است از ضمیر آشکار صرف نظر کرده و در عین حال دارای ارزش نفسانی باشد. ضمیر منخفی، همان نفس و واقعیت اصلی آن است.»

بشر در اوایل اندیشه‌های مربوط به خود، راضی نبود از طریق قیاس ضمیری برای سایر افراد قائل شود، سپس این «تشابه» یعنی «شرط اولیه تفاهم ما» را بشر اولیه در حیوانات، گیاهان و موجودات بی حرکت و تمام جهان توسعه داد. بعداً روح انتقاد، وسعت این تشابه را محدودتر نمود. اکنون در خصوص میزان ضمیری که باید جهت حیوان در نظر گرفت بحث فراوان وجود دارد و بالطبع کسی ضمیری جهت گیاه و جهان بی حرکت نمی پذیرد. در هر حال، پسیکانالیز ایجاب میکند که من نوع تعقلی را که در اثر قیاس برای سایرین منظور شده بخود نیز بپذیریم: «تمام حرکات و کلیه تظاهراتی که من در خود ملاحظه کرده، موفق نمی شوم آنرا با بقیه حیوة نفسانی خود وفق دهم، باید مانند حرکات شخص دیگری تلقی شود و توضیحات آن در حیوة نفسانی همان کسی جستجو شود.» ضمیر آشکار مادر قبالی ضمیر منخفی، در وضعی شبیه احساسات مادر برابر جهان خارج است.

«ماهیت واقعی ضمیر منخفی مانند حقیقت جهان خارج بر ما مجهول و اطلاعات ضمیر آشکار مادر باره ضمیر منخفی مانند شناساییهای دستگاه روحی ما، در خصوص جهان خارج ناقص است» از اینجا میتوان رابطه بین پسیکانالیز و فلسفه کانت را درک کرد.



فروید مفهوم وسیع ضمیر منخفی را توسط يك مرز اساسی محدود می سازد و میگوید: پاره ای حالات موقتاً مخفیانه در زمان کم و بیش بهیودی بنظر ضمیر آشکار رسیده و بهمین جهت باسانی ممکن است دوباره به ضمیر آشکار رجعت کند، و برای برگشت ضمیر آشکار کافی است که از بعض مقررات پیروی نموده و خود را تحت سانسور قرار دهد. در اینجا فروید دیگر حالات نفسانی فوق

را ضمیر مخفی نامیده، بلکه آنرا به «ضمیر مجاور» موسوم میسازد و تذکر میدهد که این برگشت به ضمیر آشکار با دخالت زبان سهل میشود؛ یعنی فرق تظاهرات ضمیر آشکار و ضمیر مخفی از این جهت است که تظاهرات اولی با ادای کلمات که يك تجسم شفاهی و زبانی است صورت میگیرد.

حالات دیگر در حال حاضر و آتی، بصورت «ضمیر مخفی» بمعنی کامل کلمه باقی میمانند. و فروید پس از این، صفت ضمیر مخفی را فقط باین نوع حالات اطلاق مینماید. حالات مزبور ممکن است هرگز به نظر ضمیر آشکار نرسیده باشد؛ چون حافظه‌ای، مغایر با آنکه حالات ضمیر مجاور را در خود حفظ میکنند وجود دارد و حوادث ضمیر مخفی در آن نهش می‌بندد. یا ممکنست حالات فوق از نظر ضمیر آشکار گذشته، منتهی بطوری تحت يك سانسور جدی واقع شده است که قادر بر اجتناب نیست. در اینصورت حالات مذکور عمیقاً «واپس زده» و نمی‌توانند دوباره به ضمیر آشکار برگردند، و اگر اتفاقاً و بطور استثنای موفق شوند، پس از فعالیت و کوششهای زیاد است.

بنابراین، حالات نفسانی که بطور موقت پنهانست با «ضمیر مخفی» همیشگی یکسان نیست. (ضمیر مخفی زمینه نفسانی خاصی تشکیل میدهد که دارای تمایلات مشخص، اصطلاحات مخصوص، و نوعی مکانیسم های نفسانی است که فقط در آن زمینه فعالیت میکنند.)

گاهگاهی فروید برای تعیین زمینه‌ها، - یا بقول خودش - سیستم‌هایی که تشخیص میدهد، سه وجه مختلف بکار میبرد که فهم بعضی از نوشته‌های او را برای خوانندگان غیر مطلع مشکل میسازد؛ و چوه مزبور عبارتند از: C.S ضمیر آشکار، P.C.S ضمیر مجاور، I.C.S ضمیر مخفی.

فروید برای اینکه روابط آنها را بهتر مشخص کند در کتاب خود موسوم به «مقدمه‌ای بر پسیکالیز» معایسه‌ای خاص ترتیب می‌دهد؛ مینویسد:

«خشن‌ترین نوع تعریف این سیستمها، در نظر ما بهترین و آسانترین اسلوب و آنهم عبارت از يك تجسم مکانی است. ما سیستم «ضمیر مخفی» را به سرسرا یا اطلاق انتظاری تشبیه میکنیم که تمایلات نفسانی، مانند تعداد کثیری موجودات زنده در آن فشرده شده‌اند، باین اطلاق انتظار، اطلاق بسیار تنگی متصل است که ضمیر آشکار در آن اقامت دارد.

مقابل در ورودی سرسرا محافظی وجود دارد که هر يك از تمایلات نفسانی را مورد بررسی قرار داده، سانسور میکند و در صورتیکه مخالف میلش باشد از ورود آن ناطاق مجاور جلوگیری میکند. حال اگر محافظ مزبور تمایل مفروضی را از همان آستانه در بجای خود بفرستد یا آنرا پس از ورود با طاق مجاور

دوباره بر سر راه عودت دهد تفاوت مهمی در این میان نخواهد بود و نتیجه تقریباً همان و منوط بدرجه ذکاوت و فراست آن تمایل است. این مثال نگر دیگری دارد و بما اجازه میدهد تا فهرست خود را تکمیل کنیم.

تمایلاتی که در سرسرای مخصوص ضمیر مخفی موجودند از دید ضمیر آشکار که در اطلاق مجاور اقامت دارند پنهانند و بنابراین در وهله نخست، ضمیر مخفی هستند. هنگامی که پس از رسیدن باستانه در توسط محافظ مزبور رانده میشوند ثابت میکنند که برای تبدیل خود به ضمیر آشکار دارای قدرت لازم نیستند، بنابراین این گوئیم که آنها واپس زده شده اند. ولی تمایلاتی که محافظ اجازه عبور آنها را داده است الزاماً ضمیر آشکار میشوند و فقط اگر موفق بجنب نظر ضمیر آشکار شوند در این مورد توفیق خواهند یافت.

در این صورت ما این اطلاق دوم را سیستم «ضمیر مجاور» خواهیم نامید. این فرض خشن، یعنی تصور دو اطلاق و محافظی در مقابل در ورودی بین آنها و تشبیه ضمیر آشکار به یک تماشاچی در انتهای اطلاق دوم تجسم تقریباً کاملی از حقیقت گفته‌های ما است.



مستدرکات فروید در خصوص ضمیر مخفی بدو در فکری بصورت فروض ساده‌ای وجود داشته، ولی بعضی قضایا آن را تأیید و واقعیات بی‌شمار دیگری، فروض مزبور را محقق ساخت.

از این واقعیات در فصول بعدی بتفصیل یاد خواهد شد؛ و در اینجا فقط بهر یک اشاره‌ای میشود. مثلاً فراموشی، خبط، اشتباه هنگام مطالعه یا نوشتن، سهوی، عدم دقت، انصراف خیال در زندگی روزانه که مترجمین آثار فروید آنها را اعمال سهوی می‌نامند.

سپس خواب که پس‌گمانا نیز توضیحات جالبی بآن میدهد، فروید مینویسد: «تعبیر خوابها عالیترین راهی است که به‌شناسائی ضمیر مخفی در حیات نفسانی منتهی میشود» جای دیگر مینویسد: «ما آنچه را که به حیات نفسانی ضمیر مخفی میدانیم همه را مدیون تعبیر خواب هستیم».

و دیگر بعضی تجارب لائورا تو آری مانند تلقینات (posthypnotique) بر آنها ایم. این شخص در اثنای هیپنوز به سوژه فرمان عمل و حرکتی میداد که سوژه مزبور پس از بیداری، در یک ساعت معین، بدون اینکه کوچکترین خاطره‌ای از پذیرش غیر ارادی تلقین بر فوج ایم در ضمیرش مانده باشد، آنرا اجرا میکرد.

همچنین بررسیهایی در خصوص مرضای هیستریک که فروید در اوائل کار خود با همکاری دکتر برنر و سپس شارکوی و پیر ژانکه انجام داد.

۴۶ ..... فروید و فرویدیسم

باضافه مشاهدات و ملاحظات وی درباره انحرافات و نورووزها که در اثنای تداویهای پسیکانالیتیک صورت گرفت، بسیار جالب است. چون اعترافات بیماران حاوی اطلاعات بیشتر و بسیار مفیدی است « بررسی خوابها و اعمال سهوی مارا به پسیکانالیز هدایت کرده است، خود پسیکانالیز عبارت از تئوری نورووزها است. »

نتیجه این کاوشهای متعدد ضمیر مخفی چیست؟

فروید ضمیر مخفی را ترکیبی از « ماقبل تاریخ فیلولوژیک » - ماقبل تاریخ نوع - و « ماقبل تاریخ فردی » با عبارت دیگر، از طرفی اصل وراثت و از طرف دیگر نفوذ تاریخ و مبهم دوران طفولیت می داند. فروید از آنچه گذشتگان وی در مورد ارث و وراثت کشف کرده اند استفاده کرده و اهمیت آن را انکار نمی کند و غریزه یا محرك را نیز در همین سطح قرار میدهد « اگر بشر دارای يك اساس نفسانی ارثی یعنی چیزی شبیه غریزه حیوانات باشد باید گفت این تنها چیزی است که هسته مرکزی ضمیر مخفی وی را تشکیل میدهد و بعداً آنچه در جریان توسعه دوران طفولیت بصورت يك مسئله غیر مفید، مورد اعتنا واقع نشده و از طرفی ماهیت آن فرقی با قسمت ارثی و سلفی نداشته است بآن هسته اضافه میشود. »

کاوشهای فروید نیز اصولاً در خصوص همین عنصر دوم یعنی ضمیر مخفی همیشگی صورت می گیرد. قسمت اعظم ضمیر مخفی همیشگی بازمانده ای از مرحله طفولیت زندگی فردی است. طفولیت، دورانی است که در آن شخص بدون محدودیت و دیسیپلین در مقابل کلیه امیال، بخصوص امیال جنسی - که فروید ظهور آنها را از همان بدو زندگی میدانند - تسلیم میشود. سپس تربیت طفل را مجبور به واپس زدن تمایلات خود میکنند.

کاوش ضمیر مخفی مارا به بررسی در غریزه یا محرك، میل جنسی طفولیت و واپس زدگی میکشاند.

## II - غریزه

غریزه (trieb) یا بقول بعضی مترجمین آثار فروید محرک، بنا به عقیده خود فروید که فصلی را به این مسئله در کتاب «تئوریا پسیکولوژی خود تخصیص داده است حالت بسیار مبهمی است، برای توضیح بیشتر می توان آنرا بیک انعکاس، مثلا بشحریکی که در اثر برخورد یک نور بسیار شدید در چشم ما حاصل می شود تشبیه کرد.

انعکاس دارای یک علت خارجی است و از بیرون منتقل می شود، در حالی که غریزه از داخل و حتی از درون اندام «Organisme» اشتقاق می یابد. انعکاس یک نیروی محرکه آنی است، یک تغییر مکان و فرار از مقابل علت تحریک آنرا از بین میبرد، در حالی که غریزه بصورت یک قدرت ثابت عمل کرده و نمیتوان وسیله فرار از آن رهایی یافت. فقط ارضای احتیاج می تواند آنرا نسازد کند؛ بنابراین سیستم اعصاب، دستگاه مأمور حذف تحریکات و تخفیف آنها تا آخرین حد ممکنه است؛ و در صورت امکان سعی می کند خود را در هر حال آرام و «غیر تحریک شده» حفظ کند.

یک بحران بمنتهی درجه و یک تحریک شدید، موجب عدم رضایت می شود ولی عمل دفع و سبک باری به بحران پایان می بخشد و رفع تحریک مزبور ایجاد لذت می کند «ما همه در اثر تجربه می دانیم که بزرگترین لذت ممکنه در زندگی، یعنی لذت حاصله از عمل جنسی مصادف با خاموشی موقتی یک تحریک بسیار شدید است» یک موجود همیشه طالب احترام از باکامی و کاه پایی است و اینرا فروید بنام اصل لذت می نامد.

بالاخره باید باین نتیجه رسید که «غریزه یک محرک مداوم شدید است که اگر بطور صحیح بتقاضاهای آن پاسخ داده شود، یک لذت مخصوص بخود ایجاد می کند».

در اینجا بآسانی و بی مانع می توان پذیرفت که غرائز، یا بعضی از آنها، باقیمانده فعالیت های محرکه خارجی است که در جریان «میلوژنز» یعنی تشکیل انواع، بر جوهر ذیروح اثر کرده و آنرا تغییر داده است.

ممکن است، در اندام «Organisme» تمایلی برای رکود و توقف وجود بوده و فقط عوامل اخلاص گر خارجی این تمایل را منکوب کرده است. شاید اگر انقلابات و تحولات زمین، در قبال خورشید و نتایج آن صورت نمی گرفت، وجود «ذیروح اولیه با کمال میل تغییر ناپذیر باقی میماند. و در آن

صورت غریزه بسوی آن حالت قبلی، که اورگانیسم در اثر نفوذ نیروهای اخلال گر خارجی اجباراً از آن صرف نظر کرده بود، متوجه می شد.

در هر حال غریزه، در محل تلاقی حیوة نفسانی و بدنی ظاهر می شود و بدینجهت می توان آنرا مانند يك حدخیالی بین نفس و جسم و با بصورت يك مظهر نفسانی تعریكات داخلی بدن در روان و با بشکل میزان کار تعمیمی به نفس در اثر رابطه آن با بدن، تلقی کرد. این سخن فروید در کتاب او موسوم به «خاطره ای از طفولیت لئو لاردا وینچی» چنین تشریح شده است: «غرائز و استعالات آنها، آخرین مسأله ای است که پسیکانالیز می تواند بشناسد، دروراء این حد پسیکانالیز باید جای خود را به بررسی های زیست شناسی (Biologie) واگذار کند».

فروید بعضی از مشخصات غریزه را چنین بیان می کند: فشار که عبارت از عامل و نماینده قدرت محرک، یعنی مقصدار نیرو یا میزان کار مورد تقاضا است: زیرا غریزه خود بخشی از فعالیت است هدف که عبارتست از ارضای غریزه، و در این مورد مقصود همیشه بر طرف کردن يك حالت بحرانی است.

هدف اصلی غیر قابل تغییر است. ولی چون راههای متعددی بآن منتهی می شود ممکن است هدفهای دیگری نیز کم و بیش وجود داشته باشد. غریزه وسیله يك مقصد می تواند بشنظور خود برسد، خواه این مقصد اول خارجی، یا قسمتی از بدن خودی باشد. مقصد نیز ممکن است تغییر کند، و در صورت عکس اگر ارتباط غریزه و مقصد کاملاً نزدیک باشد باید گمت که حالت تثبیت رخ داده است. منبع غریزه عبارتست از «يك سیر تعولی جسمانی در عضو یا قسمتی از بدن که غریزه معرف و نماینده تهییجات آن در حیوة نفسانی است» و از شیمیائی یا مکانیکی بودن، ماهیت این سیر تعولی نیز کسی مسیوق نیست.

در هر صورت «غریزه هرگز از اجزاء ضمیر آشکار نیست و فقط تظاهرات آن قابل درک است» به علاوه غریزه در ضمیر مخفی نیز تنها بصورت تجسم وجود دارد. معرفهای غرائز و امیال غریزی بدون مخالفت و تأثیر متقابل دو جوار یکدیگر زیست کرده و «هسته ضمیر مخفی» را تشکیل میدهند.



غرائز مختلف کدامند؟ باین سؤال فقط وسیله فرض میتوان پاسخ گفت فروید «مرضهای» ذیل را پیشنهاد میکند:

بموا غریزه بقا که موجب حفظ نفس و سپس غریزه جنسی که از نقطه نظر زیست شناسی (بیولوژی) پایه دار بقای نوع است. «بیولوژی» قبل از هر چیز بطور وضوح این دو غریزه را بپانسان میدهد «تمایل جنسی تنها عمل اندام (اورگانیسم) زنده است که از خود تجاوز کرده و رابطه خویش را با نوع تأمین

میکند. با آسانی میتوان درك کرد که اجرای چنین عملی، چون همیشه مانند انجام سایر اعمال برای شخص مفید و لازم نیست، بقیمت يك لذت بسیار شدید و خطرانی برای زندگی او ایجاد کرده و حتی اغلب او را از بین میبرد. « موجودی که خود را اساس و پایه ای تصور کرده، تمایل جنسی خود را فقط وسیله ارضای خاطر در بین سایر وسائل تلقی می کند، از نقطه نظر بیولوژیك نوع بسیار کوچکی از يك سری نسل معین است و تنها يك زائده ضعیف از يك پروتوپلاسمای بالفوه ابتدی و فقط يك نوع مالك موقتی سپرده و هبه است که پس از وی نیز موجودیت خود ادامه خواهد داد. با اینوصف از نقطه نظر روانشناسی این دو غریزه را میتوان بهم ارتباط داد. بدو (بعد آنرا بنمورد بتفصیل سخن خواهیم گفت) باید از ارتباط دادن کامل غریزه جنسی و عمل تولید نسل احتراز کرد «يك رشته اعمال بسیار حتی بوسه و استمناء یدی بدون اینکه هدف تناسلی داشته باشد، ماهیت آنها کاملاً جنسی است». در اینجا پسیکولوژی مجبور است برای غریزه جنسی، يك تصور ذهنی شبیه به حالت گرسنگی در مقابل احتیاج به تنذیه ایجاد کند. و آنرا لبیدو نامند «لبیدو نماینده نیروئی است که غریزه جنسی توسط آن تظاهر میکند. مانند گرسنگی که معرف نیروی تجسم غریزه جذب غذا است» و این خودشان يك تمایل شدید بلذت است.

فروید مفهوم وسیمی برای اصطلاح لبیدو در نظر میگیرد. عقیده او اکثر تمایلات مربوط بحساسیت و رقت قلب که مشخصات آن میل به نزدیکی و فداکاری است، ناشی از يك غریزه جنسی است که از هدف بیولوژیك خود منحرف شده است. محبت عبارت از يك میل جنسی واپس زده، یا نتیجه يك علاقه جنسی، یا تجسم رمزی؟ - imago - این علاقه جنسی است. « کلیه روابط محبت آمیز، یعنی جنبه های تزئینی هیات - از قبیل علامه، دوستی، اعتماد و غیره - در اصل میل جنسی مربوطند و در اثر تضعیف نیروی اجذاب ناشی از هدف های جنسی، نژادیمال جنسی موجود آمده اند. بی آلائی و باکی و عدم کلیه عناصر جنسی که ظاهر آنهاست نباید ما را در این مورد دچار اوهام و تصورات باطل کند».

و از همینجا فروید در رساله خود موسوم به «پسیکو آنالیز» مشترکشی تجزیه ای، مفهوم وسیمی برای لبیدو در نظر میگیرد: «ما آنرژى غرائز را که بصورت يك مقدار کمی - در «مایل کمی» - (با اینکه هنوز نیز قابل سنجش نیست) در نظر گرفته شده، در مناسبات آن با آنچه که بنام عشق نامیده می شود مورد توجه قرار

۱ - Libido

۲ - Symbolique

میدانیم. مسلم است که هسته مرکزی آنچه که ما بنام عشق می‌نامیم، از عشق یعنی جاری، و بی‌مهوم‌سختان شعرا نشکلی شده است؛ یعنی عشق جنسی که هدف آن مقاربت جنسی است. ولی ما بعضی احساسات از قبیل عشق بخود از طرفی و عشق به والدین و اطفال، دوستی و عشق به بشریت بطور عموم، علاقه باشیاء محسوس و امکان‌مغوی را از طرف دیگر، که بهمان نسبت لایق نام عشقند از آن جدا نمیدانیم و بالاخره لیبیدو شامل آن چیزی است که افلاطون «اروس» Eros و سنت پل «عشق-نوع دوستی» agapê می‌خوانند.

حون لیبیدو در عین حال قادر است متوجه خود شخص یا یک موجود خارجی مورد علاقه بشود، بنابراین می‌توان غریزه نقاء و غرائز جنسی یا منحرف از میل جنسی و کلیه غرائزی را که «تمایل به بهانه و نزدیکی دارند» تحت نام «Eros» مجتمع کرد.

«غرائزی که تمایل به تخریب و قتل دارند»، محرک تهاجم یا تخریب نقطه تمایل غرائز فوق هستند. سابقاً دیدیم که در نظر فروید اساس غریزه همارت از مایلی است که اندام «اور گانیسم» زنده را وادار به تولید و ایجاد یک حالت پیشین (Anterieur) می‌کند. بنابراین «غیر زنده ماقبل زنده است». و زنده نیز در تمام زندگی خود بسوی مرک می‌بماند» فروید در اینجا انعکاس عصبیه شوپنهاور را می‌بیند، ولی هرگز مانند آن فیلسوف بدین فکر نمی‌گردد که مرک تنها هدف زندگی است. در این مورد می‌تواند «عصبیه مزبور در نظر ما غیر قابل اعتنا نیست» و در هر صورت باید در کتبه تمام موجودات زنده، غریزه‌ای باشد «که هدفش تخریب موجود و تبدیل آن به یک ماده بیحرکت» است.

با این وصف «اور گانیسم قصد دارد فقط میل خود ببرد». بنابراین غرائز «دست نشانندگان مرک» می‌توانند «محققین زندگی» سر بشوند. موجود جاندار غریزه مرک را از وجود شخص خود منحرف و آن را متوجه خارج و سایر اشاء و موجودات می‌سازد. و غریزه تهاجم و تخریب از همینجا پدید می‌آید.

در آخرین فصل این کتاب از نفس این غریزه در جنگ بین آنها سخن خواهد زد. غرائز زندگی و عشق و غرائز مرک و ترکیب بسیار بهم مرتبطند. غریزه نقاء که وابسته به «Eros» است می‌تواند محرک ناوودی یک رفیس و در عین حال مولد میل تصرف یک موجود محبوب شود. تاریخ اغلب از وحشیگریها و خشونت‌هایی که متوازی با تمایلات ارو تیک و روحانیت صورت گرفته یاد می‌کند در انشورد «محرک‌های اندام است فقط سرپوشی برای شهوات تخریبی و انهدام بوده است». مثلاً «در وحشیگریهای انگیز بسوی محرک‌های پنده ای در درجه اول



زندگی و آثار فروید ..... ۳۹

در ضمیر آشکار قرار داشته و محرکهای تخریبی، در ضمیر منفی شدت آنرا تکمیل نموده است.»

بالاخره ممکن است «تبدیل عشق به غضب» نیز اتفاق افتد و حتی گاه هر دو تمایل نسبت بیک شخص واحد وجود دارد و انسان خود را در مقابل احساسی مرکب از دو تمایل متناقض می بیند. این زندگی مشترک دو عنصر متضاد در کنار هم به «آمی و الانس» موسوم و نمونه برجسته ای از آنست.

انعکاس و تصویر دوزخ نیزه مضاد در حیات فکری منتهی به تفکیک و داوریهای مثبت و منفی می شود. هر وید در یکی از مقالات خود که در مجله «پسیکا» سال هفتم انتشار یافت چنین می نویسد: «عمل تأکید و اثبات - جایشین عمل جذب مربوط به «Eros» و عمل هی - جایشین ناسف (باعمل دفع) مربوط به غریزه تخریبی است.»

و باین نحو «شاید برای اولین بار بررسی داوریهها بما نشان می دهد که چه طور بیک عمل فکری ممکن است از حالت بیایلات بدوی و محرک که تولید شود، جنبه دگرزیدگی غریزی پس از پی بردن بظهور عمل جنسی از او انضوایت آشکار می شود.»

### III. میل جنسی در طفولیت

پی بردن بوجود میل جنسی کودکانی بعبیده پیروان پسیکانالیزاز اکتشافات اساسی فروید است و خود او بجز سایر نوشته‌ها، فصل دوم از کتاب «سه آزمایش در باره تئوری میل جنسی» را به این مسئله اختصاص میدهد.

در د کترین فروید، این نیز یکی از عناصری است که افتضاح و سرو صدای بسیار تولید نموده است. فروید می‌نویسد: «طفل را يك موجودی آلايش و معصوم میدانند، هر کس او را طور دیگر تصور و تعریف کند، به توهین به يك اصل مقدس و اجرای سوء قصد بر ضد عالیترین و مقدسترین احساسات بشری متهم خواهد شد». با اینوصف اعتقاد عمومی مبنی بر عدم میل جنسی در کودک «اشتباهی است که دارای نتایج عمیق و شدید است و بی اطلاعی فعلی خود ما از شرایط اساسی زندگی جنسی مدلول همان اشتباه است». این اشتباه در درجه اول ناشی از يك ابهام لغوی است و چون لغات جنسی و تناسلی بیپهوده باهم مخلوط شده‌اند، نباید اندیشید که میل جنسی با «اعضای تناسلی رابطه کامل و تفکیک ناپذیر دارد» بلکه این يك فعالیت جسمانی است که بکلیه اعضای یک فرد مربوط بوده و هدف آن تحصیل لذت است، یعنی فعالیتی است که فقط در درجه دوم متوجه عمل تولید مثل میشود.

انحراف (Perversion) بالعین، منلا علاقه به جنس موافق (Homosexualité) دارای اصل جنسی است. بنابراین «کلیه انحرافات عبارت از نفی هدفهای مربوط به عمل تولید است». در این مورد، بدون دخالت دادن هیچگونه محکومیت اخلاقی و فضیلت خوب یا بد، ممکن است انحرافات مزبور را وسیله این اصل مشخص ساخت: «چشمه بارز و مشترک کلیه انحرافات، عدم شناسایی هدف اصلی میل جنسی یعنی عمل تولید است. بنابراین ما کلیه فعالیتهای جنسی را که از عمل تولیدی صرف نظر کرده و لذتی بکلی مستهل از آن میجویند، انحراف میخوانیم». از این لحاظ «استعداد انحراف، يك استعداد عمومی و ناشی از غریزه جنسی است و این غریزه فقط در اثر تغییرات اورگانیک و منوعیتهای همسای که در جربان رشد آن اتفاق می افتد، عادی میشود».

و این نحو فروید بخود حق میدهد که «فعالیتهای مطمئن و مبهم طفولیت را که هدف آن تحصیل لذت است» مربوط به میل جنسی بداند. بالاخره «اگر طفل دارای میل جنسی باشد این میل مطمئناً از نوع انحرافی آنست و دلیل این هم آنکه طفل بجز بکرسته اطلاعات مبهم، از آنچه که میل جنسی را يك عمل تولیدی مبدل میسازد بی خبر است».

زندگی و آثار فروید ..... ۳۳

ادامه این اشتباه یعنی بی‌خبری از میل جنسی کودک، ناشی از یک نمود عجیب پسیکولوژیک یعنی فراموشی کودک است. « پرده عظیمی حوادثش هفت سال اولیه زندگی اغلب اشخاص - همه آنها را - میپوشاند » قضیه بسیار جالب توجه است و اطفال در اینخصوص یک حساسیت و قدرت فکری تازه‌ای از خود ابراز میدارند گاهی در این مورد والدین اطفال سخنانی را که معرف هوش آنهاست بیاد آورده، نقل میکنند و عجیب اینجاست حوادثی که اغلب و بلکه همیشه، اینقدر در بشر نفوذ داشته فراموش می‌شود. مادر قسمتهای بعد دوباره راجع باین نوع واپس‌زدگی سخن خواهیم گفت.

ولی علی‌رغم این فراموشی با تحلیل روانی اشخاص بالغ و بررسی اطفال می‌توانیم وجود یک میل جنسی را که تعیین مراحل آن ممکن است، تشخیص دهیم. اولین تظاهر میل جنسی منصرف، عمل مکیدن است. علاقه اصلی طفل متوجه تغذیه میشود - « هنگامیکه او پس از سیر شدن در مقابل پستان مادر بخواب میرود حالت رضایت کاملی را که پس از ارضای میل جنسی بوجود میآید، مجسم می‌کند. » بدو عمل مکیدن برای طفل وسیله‌ای برای ارضای احتیاج‌های او است، ولی سپس تبدیل به وسیله‌ای برای ته‌صیل لذت و ارضای حس تنوع و لیبیدوی وی میگردد و چون پستان مادرش همیشه در دسترس نیست، بعضی قسمتهای بدن مخصوصاً مشت خود را می‌سکد و همان رضایت آرامانه‌ای که پس از مکیدن پستان درک می‌گردد، در خود احساس میکند، حتی گاهی بدون مکیدن بخواب نمیرود. عمل مکیدن، طفل را قادر میکند تا در بدن خود مناطق «Erogené» را کشف کند «منطقه اروژن عبارت از یک ناحیه پوستی یا مخاطی است که در صورت تحریک، احساس لذت خاصی بوجود میآورد. » بدین طریق «طه‌ل رضایت خویش را از بدن خود کسب می‌کند» و ما با استفاده از اصطلاح هاو لوک الیسی Havelock, Ellis بالارابه اتوارونیک (Auterotique) موسوم می‌سازیم» و این مرحله از او پس از دهه نهمی است. رشد به‌ندی میل جنسی کودک که مرهوط به لزوم تنوط و دفع زهر آب است. «دفع زهر آب و محتویات روده برای طفل شیرخوار یک منبع لذت است و بعداً طفل سعی میکند این اعمال را طوری انجام دهد که در اثر تحریکات مناطق اروژن مخاطی جدا کسر لذت را کسب کند.» ولی اجتماع مانع از این است که کودک با آزادی و هر وقت میل داشت مواد ماضل خود را تخلیه نماید. فروید در مورد نتایج این موضوعت، ملاحظاتی دقیق، « مادام‌نی‌آندرونس ساژو هله، » تفکر روانلانی را که «نیچه» علاقه مند بود و نی از ازدواج با او استیکاف ورزید، شرح میدهد. جنل در این موقع برای او این دفعه احساس میکند که محیط وی مخالف با ارضای سادان او است، و از این‌ها من‌خود و سایرین که لذت از او می‌کنند

تفکیک قائل می‌شود. مقصد در نظری مظهر کلیه چیزهایی است که برای او ممنوع است. مرحله‌ای که مقصد وسیله اصلی کسب لذت است؛ مرحله ازو تپسیم مقصدی است.

بعلاوه به‌دأ مدت‌مدتی لزوم تخلیه بطرز خاصی مورد توجه طفل قرار می‌گیرند. مسکنست غروری نیز از طرز ادرار کردن خود احساس کند. در نتیجه به‌پیچوجه از مدفوع خود متنفر نمی‌شود و آنرا مانند اولین هدیه برای امتیاز اشخاصی که مورد نظر خاص او واقع شده‌اند تلقی می‌کند و حتی پس از آن که تربیت موفق به‌رفع اینگونه علائق شد ارزشی را که برای مدفوع قائل بود به‌پول و هدیه منتقل می‌کند.

بعض حالات اخلاقی نیز مانده این مرحله کودکی است.  
 « لجابت، خست و علاقه بنظم و ترتیب را باید از آثار فعالیت منطقه ارویک مقصدی دانست ».

در همین مرحله « یک میل به تسلط که زودی به خشونت تبدیل می‌شود » توسعه می‌یابد در اینصورت باید از « تشکلات سادیک مقصدی » سخن میان آورد. (Organisation-sadique-anale). مرحله سوم مرحله « Phalique » است یک منطقه از بدن که هرگز در سایرین تقدم نداشته، از این بعد يك رله هم، یعنی مهمترین رله‌ها را در زنده گی جنسی معده خواهد گرفت، و آن اعضای تناسلی است احساس لذتی که این قسمت از بدن بوجود می‌آورد، ممکن است هر يك طفل نیز محسوس شود و میل تکرار آنرا در او بوجود آورد. در این هنگام او با پشم طفل شیرخوار صورت می‌پذیرد؛ دختر بچه وسیله « شمار حاصله از مالش را به‌ها » این عمل را اجرامی کند، ولی پسر بچه ترجیح می‌دهد که دست خود را در اینکار دخالت دهد « و این موضوع اهمیت لزوم تصرف و تسلط را در فعالیت جنسی نوع زرد آورنده نشان می‌دهد »

این او با پشم طفولت پس از دوره کوتاهی قطع می‌شود. مرحله سوم جن عدم اعضای تناسلی را تأمین می‌کند و به‌وجب ترجیح دادن لذات حاصله از اعضای مربوط می‌شود. دخالت يك مرد گمراه کننده، خواه يك شخص بالغ یا يك دوست موجب می‌شود که طفل این حرکت را بسیار تکرار کند، ولی البته برای اینکه باین جنبه میل جنسی آشنا شود، دخالت سایرین لازم نیست.  
 فروپوشی سکسی را که پس از باوغ وجود می‌آید « مرحله تناسلی »

مناهد

بنابر این اعراف طفل عبارت از آنست که: لذت را در خارج از رضایت عادی اندامی که فعالیت آن موجب بقا و نسل است می‌جوید. دو طفل انواع مختلف

انحرافات وجود دارد. طفل (تکرار کنیم که در اینجا مقصود بررسی و تشخیص است نه محکومیت)، طفل يك منحرف چندشکلی است (Pervers Polymorphe) انحراف شخص بالغ نیز ناشی از همین انحراف کودک است. شخص بالغ نیز همانطور استعداد انحراف چند شکلی را در خود حفظ می کند. زنی که مسکن است از نقطه نظر جنسی عادی بماند، در عین حال امکان دارد که تحت نفوذ يك مرد گمراه کننده و مطلع، به کلیه انحرافات علاقه پیدا کند. يك فاحشه، از انحراف چندشکلی (Polymorphe) خود استفاده می کند، و بطوریکه گفتم این انحراف نیز مربوط به ادوار کودک است بنابراین باید نتیجه گرفت که در جهان تعداد مواجش و زنانی که چنان آینده ای دارند بسیار زیاد است. در اینجا ما بایک قضیه کاملاً عمومی که نشان مشخصه بشریت است مواجه می شویم.

فعالیت جنسی طفل که بین سالهای دوم و پنجم عمر او ظهور کرده است آرام شده و وارد مرحله محضایه ای می شود. فعالیت مزبور در این هنگام بهیچوجه قطع نشده بلکه يك ذخیره انرژی منحرف از هدفهای جنسی را نگه می دارد. این ذخیره بسوی هدفهای اجتماعی، و در جهت ایجاد « مواجش جنسی که بعداً مورد استفاده واقع خواهد شد » می گراید.

۶۶

تمایل جنسی طفل بهود زیادی در زندگی نعلسانی وی خواهد داشت و اگر يك حس کنجکاوی در او ایجاد نکند، او را بجهت مختلف متوجه خواهند کرد. طفل مدت زیادی از فرق بین دو جنس بی اطلاع است پس آنچه شك ندارد که کلیه افراد بشر دارای يك آلت تناسلی شبیه نال او هستند. و هنگامی که تشخیص می دهد اینطور نیست، فکر می کند که يك عمل شدید باعث محرومیت دختر از آلت کوچکش شده است، و می ترسد از اینکه نظیر این تنبیه را متحمل شود « که بکس دو کاستراسیون » ناشی از همین است.

مقصود فروید از کلیه کمپلکس « کلیه عناصر معرفی است که مهم ارتباط داشته و کلیه تأثیرات حاصل از آنها می شود ». در اطراف يك تمایل تعداد زیادی اوکازواینها وجود دارند، از این دستگاه، لذات و عملهای شدید منتج می شود. هنگامی که پسریچه متقاعد شد که زن هر گز دارای آلتی نظیر مانی او نبوده است، ممکن است برای جنس مخالف سعادتی که گاه بسیار طول می کشد، در خود احساس کند. دختر بچه پس از اینکه آلتی را نزد پسریچه می بیند، وجود يك جنس مخالف را می پذیرد، و ممکن است متأسف شود که چرا پسری نیست. در هر حال طفل نسبت به اعضای تناسلی رقیب کوچکش توجه شدیدی در خود

حسن می‌کند.

طفل مخصوصاً به این مسئله علاقمند می‌شود که بچه چگونه می‌آید. این بیناسیت سؤالی که ابوالهول thébain طرح کرده بنام « معمای ابوالهول » نامیده می‌شود. اغلب، آبین يك موجود تازه در خانواده، یعنی واقعه‌ای که ممکن است دقت و علاقه نسبت به طفل را تقلیل دهد موجب جلب علاقه طفل نسبت سؤالی بالایی شود.

جوابهای معمولی از قبیل اینکه بچه را الكلك ۱ می‌آورد؛ اغلب پیش از حد تصور، حتی مورد سوء ظن بچه های کوچک نیز واقع می‌شود. « احساس فریب خوردن از اشخاص بزرگ سهم بزرگی در اتزوا و توسعه استقلال فردی طفل دارد » بدوناً طفل قبول می‌کند که پس از خوردن يك غذای مخصوص بچه بوجود می‌آید ( مطابق بعضی افسانه‌ها ). پس از اینکه بزرگتر شد، متوجه می‌شود که فقط زن قادر به تولید بچه است و پدر نیز نفی در این عمل تولید بعهده دارد، ولی البته قادر بفهم نوع این نعش نیست. و اگر اتفاقاً ناطر يك عمل جنسی شود « آنرا يك عمل جا پیرانه و نبرد تن ش خشنی تلقی می‌کند: این يك استدر اك غلط و ساديك دو گویت نامیده می‌شود (sadique-de-coit) ». طفل که از بررسی های فردی خود در امور جنسی نتیجه ای نمی‌یابد، از این جستجو ها صبر فظرف می‌کند، ولی ممکن است پس از این در میان افراد محیط خود که سابقاً اعتماد زیادی بآنها داشت خویشتن را غریب احساس کند.



همیق ترین استعجالات نسانی ناشی از تمایل جنسی کودکی، سمت یابی عشق و غضب در طفل است.

عشق، میل جنسی و محبت را در خود جمع می‌کند « هنگامیکه تمایلات نسانی غریزه جنسی بعهده اعلائی خود می‌رسد و در عن حال منضیات جسمی و شهوانی که اساس این غریزه را تشکیل می‌دهند، واس زده شده و یا موفقاً راموش می‌شوند عشق تولید می‌شوند » بسر بده عاشق مادرش می‌شود و از طریق حسد، از پدرش احساس تنفر می‌کند. دختر بچه نیز دارای احساسات معکوسی می‌شود.

این کمپلکس را فریاد بنام کمپلکس هوادپ که بعداً بسیار اشتها یافت موسوم ساخت. در بر اردی، اشکوه و فو کال بنام شاه او دپ، يك داستان غمی پیش سنی می‌کند که اودب پدرش را کشته، با مادرش ازدواج خواهد کرد. اودب نیز در خارج کشور خود بزرگ شده، و بدون اطلاع از حقیقت امر، و من غمر عمده هر دو خیاشی را که سر نوشت بوی محمل می‌کنند انجام می‌دهند. پس هر يك تظاهر تدربچی و صاعدی این دو خواست است. و مانند نوعی بررسی سکا البیک

۱ - يك افسانه اروپائی در جواب کجکاوای اطفال

جریان می‌یابد. نفوذ عمیقی را که همیشه این درام در تماشایچیان داشته‌است باید اینطور توضیح داد: «یک قانون نفسانی، در اهمیت کامل و قاطع خود در این درام گنجا نبوده شده. سرنوشت و هاتف غیب تجسم یک الزام داخلی؛ یعنی اعمال گناه، و هر مان درام در عین بی‌اطلاعی و علی‌رغم میل خود، یک تظاهر کامل از ماهیت ضمیر منتهی و الهامات جنایت آمیز آنست». «سرنوشت اودیپ مارا متأثر می‌کند برای اینکه ممکن بود سرنوشت خود ما باشد، برای اینکه هنگام تولد، هاتف غیب همین بشرین را بمانیز فرستاده است و شاید هم اولین تحریکات جنسی ما متوجه مادر، و هدف اولین غضب ما، پدرمان بوده‌است؛ خوابهای ماشاهد این موضوع است. اودیپ که پدر خود را می‌کشد و با مادر خویش ازدواج می‌کند کاری جز تحقق یکی از آرزوهای طفولیت ما انجام نمی‌دهد.

شاعر، با آغوش گناه اودیپ ما را مجبور می‌کند که بخود بنگریم و همان تحریکات را که با وجود واپس‌زدگی هم‌شده و وجود است، در خود ببینیم.» بررسی اطمان، مرضی را که در اصطلاح «کمپلکس دو اودیپ» خلاصه شده است ثابت می‌کند. پسرک ساده‌دل دارد فقط خودش مالک مادرش باشد، و هنگامی که غیبت پدر این انحصار را تسهیل می‌کند، شاد می‌شود و موقعی که پدر بمادرش ابراز محبتی می‌کند، روی درهم می‌کشد.

گاهی صریحاً این احساسات را بزبان می‌آورد و بمادر خود وعده ازدواج می‌دهد. برای اینکه در کنار او بخواند و در آرایش وی حضور داشته باشد سرسختی می‌کند. و اگر از تاریکی می‌ترسد، برای اینکه از دیدن مادرش بازهیماند: «پرس بچه‌ها در اصل چیزی جز احساس غیبت شخص محسوب نیست.» - توجه غرور آمیز برای توضیح چنین علاقه و انسی کفایت نمی‌کند، چون در انصورت، پسر بچه پدر خود نیز علاقه شدیده می‌داشت، در حالیکه او مصحتی را که بمادرش دارد، نسبت بمادر خود اظهار نمی‌کند. پدرش در نظر او یک رقیب سر بار و زیادی است و یک تعمیر کوچک کافی است که این احساس را به تمایل برگرداند. پدر تبدیل کند».

اعلی‌اش احساس بالغ در شواب، خورد را فاعل همان چنات اودیپ دیده‌اند. قابل توجه اینها است که در پرس «هوفی گال» «زن - مادر» ژو کانت ان موضوع را متوجه می‌شود: «آنها» اشخاص در شواب «مستمر بمادر خورد بوده‌اند. در کس در حال این، اهل و پیش بر اعتما بماد زندگی را نیز بسمولت تحمل خواهد کرد».

... آ شو انم ددد که کساکس اودیپ را میتوان ما به «هسته انخلالات»

در حال، سرزنش، کیفیت پسر بچه نمیداند به پدرش می‌کند است «در اثر عجب

و تعسین خنثی شود». در هر صورت، زمانی خواهد رسید که طفل بر کمپلکس اودیپ پیروز میشود و از این وسوسه مصاعف خود را خلاص کرده، احساسات خویش را واپس میزند. ممکن است در بزرگسالی ترسی بوجود آید و با تمایل وی دایره بر هم سطح کردن پدر و مادر مخالفت کند؛ «خطر Castration» پسر کوچک را مجبور به ترك این حالت میکند، ترس از دست دادن آلت کوچکش موجب انهدام کمپلکس اودیپ میگردد، بطوریکه این کمپلکس در حالی کاملاً عادی، از بین میرود.

ولی چنین ترسی در دختر بچه بوجود نمیآید؛ بنابراین وی مدت مدیدی در وضع اودیپی (Situation oedipienne) باقی میماند، و خیلی دیر، آهیم بطور ناقص بر آن فائق میشود.

نتایج این «کمپلکس اودیپ» بسیار قابل توجه و مبهم و در درجه اول، در زندگی عشقی تأثیر بسزائی دارد «مسلماً این، تظاهراتی از همان مراحل» مقدماتی است که در عشقهای جدی اولیه، مرد جوانی را به انتخاب يك «زن مسن» و يك دختر جوان را به دوست داشتن مرد سالخورده محترمی وادار می کند، این اشخاص تصور مادر یا پدر را در آنها بوجود میآورند. بنابراین این بغوی علت این امر واضح میشود که چرا مادر در صورت زنده بودن، نسبت به وجودی که با این طریق جاانتین او شده و «زائیده خیال خود او» است مخالفت میورزد.

گاهی اطفال موفق نمی شوند خود را از والدین خود جدا کنند. دخترایی که مدت زیاد در خانواده باقی میمانند، اگر ازدواج کنند «همسرانی خشک» بوده، و از نقطه نظر جنسی حساس نیستند. از این اصول میتوان نتیجه گرفت که عشق فرزندی، که ظاهراً غیر جنسی است، و عشق جنسی، هر دو از يك منبع تغذیه میکنند، بزبان دیگر، عشق فرزندی جز يك شبیهت بچکانه لیبیدو، چیز دیگر نیست.

از کمپلکس اودیپ نتیجه بسیار مهم دیگری نیز ناشی میشود و آن، بوجود آمدن «فوق من» (Uber - Ich) یا «من ایده آلی» (Ich - Ideal) یعنی «ضمیر اخلاقی» است.

در هر يك از ما بجز از «فوق من» حقیقی يك «من ایده آل» نیز وجود دارد که عمل وی دآوری و تعویل، بعضی وظائف است. بنابر این، این «من» بقیه هرود، «معرف ارت کمپلکس اودیپ» - «و بعد پس از این، واپس زندگی بوجود آمده است» يك طفل کوچک بکلمی ناقص اخلاقی است. اخلاقی او از نهوژی که والدینش در وی داشته اند، حاصل میشود. «نهوژ والدین وسیله ابراز محبت یا تهدید به تنبیه اعمال میشود. تنبیه برای طفل بمنزله يك عیب شیبی عشی و هی المصمه باعث



ترس و این ترس حقیقی مقدمهٔ وحشت آتیهٔ ضمیر است. این جانشینی چطور صورت میگیرد؟

در اینجا يك نمود جدید یعنی «تشابه»<sup>۱</sup> و عبارت دیگر «تشابه» من به من دیگر» دخالت میکند. «من اول در بعض جهات، مانند من دیگر رفتار و از او تقلید کرده، قسمتی از آنرا بخود منحصراً میسازد. تشابه، يك شکل بسیار قدیمی و شاید مهمترین نوع وابستگی به يك شخص تانی» و نوعی تملك ایده آلی است که میتواند جانشین میل تملك جسمی شود، چون تملك جسمی غیر ممکن و یا اخلاقاً محکوم شناخته شده است.

طفل هنگامیکه خود را از کمپلکس اودیپال پسرانه میسازد خوبتر را با او والدین خود تشبیه و تحلیل میکند «ما خود هنگامیکه طفل کوچکی بودیم، پدر و مادر خود را موجودات بسیار عالی و متندری میشناختیم، آنها را تعسیر میکردیم، از آنها میترسیدیم و بهسأ خود را با آنها تشبیه و منطبق کرده ایم».

از این پس «فوق من» سعی دارد خوی پدر را تولید و حفظ کند؛ و هرچه کمپلکس اودیپال قوی تر باشد، هرچه (تبعاً نمود تعالیم مذهبی، خشونت، دستورات مختلفه و مطالعه) واپس زدگی شدیدتر صورت گیرد، پیمان نسبت شدت امرت فوقی من بر من بصورت تظاهری از وسواس و ملاحظیات ضمیر آشکار و شاید هم پکنوع احساس مجرمیت ضمیر مخفی، زیادتر خواهد بود.

ترس از Castration پسر بچه را وادار میکند تا بر کمپلکس اودیپال حائق آید، سپس جای کمپلکس مزبور را «يك فوقی من قوی اشغال میکند» دختر بچه بسیار دیر و بطور ناقص بر این کمپلکس پیروز میشود. «فوقی من» تشکیل آن در این شرایط مصادف با مانع شده است، قادر نیست قدرت و استقلال لازم از نقطه نظر پرورشی را کسب کند.

هنگامیکه کمپلکس اودیپال حای خود را به فوقی من واگذار میکند دیگر والدین «مانند موجودات برتر و عالی...» تلهی نمیشوند «فوقی من در جریان رشد خود، نمود اشخاصی از قبیل، مربی، معلم و مدلهای ایده آلی را که توانسته اند جای والدین را اشغال کنند، متوجه خود میسازد. در شرایط عادی، فوقی من همسایه‌های دارد خود را بیشتر از شخصیت‌های اولیهٔ خانواده‌ای در میسازد و بزبان دیگر، تحت تأثیر يك شخص واحد قرار نمیگیرد».

با این فوقی من «عامل موثری است که ما آنرا ضمیر اخلاقی مینامیم». در اینجا فروید اصطلاح قدیمی کفایت، درمان قاطع را بکار میبرد: «همانطور

۱ - Identification

۲ - Surmoi (Über - Ich)

فریاد و فریادیم

که طفل خرد را مجبور به اطاعت از والدینش میبیند، هن نیز از فرمان قاطع  
هوق من اطاعت میکنند» .

\*\*\*

بررسی در میل جنسی طعولیت، فریاد را برای نا کامیها و غمپایی  
که زندگی طفل را تاریک ساخته و نمود آن در بالغین موجب بعض اختلالات  
عصبی میشود، رفقت میآورد «توسعه قبل از موقع حیوة جنسی در طعولیت، بسبب  
عدم نجاس تمایلات طفل، باحیثیت و رشد غیر کافی، بایستی دارای مدت کوتاهی  
باشد. این بحران در مواقع بسیار دشواری اتفاق افتاده و ملازم با دردناکترین  
تأثیرات است .

عشق بی نتیجه و بالطبع نا کامیهای عشقی، شدیدترین ضربه‌ها را بر عزت  
نفس وارد میآورد و در شخص نوعی زحم Narcissique<sup>۱</sup> تولید کرده و بنا بر  
ملاحظات شخصی خودم و هارسیونوسکی یکی از مهمترین عوامل (مفسر حصار)  
را که نزد مبتلایان با اختلال اعصاب بسیار دیده می شود، تسکین میدهد .

کجکاموی جنسی طفل، که رشد غیر کافی وی پیشرفت آرام محدود میسازد نتیجه  
رضایت بخشی برایش نداشته و بالطبع موجب اظهار این شکوه میشود : هن  
لایق رسیدن به هیچ چیز نیستیم و نظر گز ه و فقی نیمی اهمیت شد .

وابستگی ناشی از محبتی که طفل را اغلب به یکی از والدین، و بعض  
متخالف خودش مرتبط میسازد با نا کامی، با انتظار سهوده برای ارضای تمایل،  
باحسد ناشی از تولد يك طفل دیگر که خودسانی از سوهانی محبوب یا محبوبه  
بوده است، قادر به مقاومت نمیشود؛ قصه خود او دائر بر زانیدن يك طفل، که در  
عین حال بوجه غم انگیزی جندی بوده، به هدف می رسد. در برابر محبت با نسبت  
بسیار قبلی حاصل میشود. منتضبات تربیتی روز بروز انرا پس نامه، سخنان  
جندی میشوند و گاهی نیز تنبیه میشوند، و بالاخره میزان عظمی این اعدائی زنده  
سایرین را نسبت به خودش در کم میکنند .»

اکنون باید اصطلاح «Narcissisme» را که در قسمتهای گذشته بهمان  
آمد توضیح داد .

۱ - بقول هندی سراجیه خود .

## IV - نارسیسیسم<sup>۱</sup>

لیپیدو، نیروی معروف غریزه جنسی، همیشه متوجه موجودات خارجی، و مانند کمپلکس اودیپ معطوف بیدریه مادر نیست. زبان دیگر همیشه اپژکتیوی<sup>۲</sup> نبوده و ممکن است سوپژکتیو<sup>۳</sup> نیز باشد و خود «من» را بتوان هدف عشق اختیار کند، و این ترتیبی است که فروید بآن نام «نارسیسیسم» داده است. این اصطلاح که معرف «این لیپیدوست»، از نام انحرافی گرفته شده که بر اثر آن یک فرد بالغ نسبت به بدن شخص خود علاوه‌ای مانند تمایل معمولی اشخاص نسبت به یک هدف جنسی خارج کسب میکند.

در اینجا فروید فرمول معروفه بر نارسیسیسم از آثار خود نقل می‌کند. به‌عبارت فیلسوف انگلیسی «عاشق بودن»، یعنی علو خارج از حد در تفریق بگزن و سایر زنی».

نارسیسیسم نیز عبارت از اینست که شخص عاشق خود باشد و در ارزش شخصی خود اغراق کند.

فروید که فصلی از کتاب «مقدمه‌ای بر سیکانالیز» را مختص این امر ساخته، مقایسه‌ی مرد ادر آتجاه مطرح می‌کند: «اغلب شما، این موجودات ابتدائی را که از گلوله ماده پروتوپلاسم ساخته شده و فرقی بین آنها نیست همیشه‌اید. این موجودات دنباله‌های بیام» ناهای کاذب، از خود خارج کرده و ماده حیوانی خوش را در آن جریان می‌دهند. ولی در این حال قادرند دنباله‌های مزبور را دوباره خود بکنند و بصورت گلوله درآیند. ما خارج کردن این دنباله‌ها را با ارسال لیپیدوسوی هدف تشبیه می‌کنیم. چون توده اصلی لیپیدو می‌تواند در آن باقی بماند و از طرفی پذیریم، ایم که در کیفیت عادی، لیپیدونی، این سهولت تبدیل به لیپیدوی اوپز کیفیت شده، علاوه بر آن دو باره به تن برگردد».

نارسیسیسم را از لحاظ شوریک باید «تکبر» بشناسد دانست. تکبر یک «عنصر ثابت» در نارسیسیسم «یک عنصر مثبت» است. نقطه نظر تکبر استعاده فردی است در حالیکه در نارسیسیسم ازضای لیپیدوست است. «لغت نارسیسیسم» برای بیشتر نمایانند، نفوی لیپیدویی تکبر بکار می‌رود. با زبان دیگر نمیتوان نارسیسیسم را بصورت تکبر لیپیدویی تکبر تفهیم کرد. علاوه بر آن، فردی متعلقاً

۱ - نارسیسیسم

۲ - ذریعه

۳ - ذریعه

متکبر باشد و در عین حال مقدار عظیمی انرژی لیبیدومی را مصرف بعضی هدفها سازد. مشروط باینکه ارضای لیبیدومی ناشی از این هدفها موافق با احتیاجات همین باشد. در این مورد تکبر دقت خواهد کرد تا تعیب این هدفها ضروری به من نرساند. همچنین ممکن است فردی، بسیار متکبر باشد و در عین حال تدریجاً قابل توجهی نارسسیم از خود نشان دهد، یعنی بتواند بسهولت از هدفهای جنسی صرف نظر کند. حال خواه این هدفها از نقطه نظر ارضای مستقیم میل جنسی و خواه تمایلات منحرف از احتیاج جنسی، که معمولاً بنام «عشق» می نامیم و آنرا با «میل جنسی صرف» مخالف میدانیم - باشد.

نوع دوستی «Alturisme» بانگبر معنی اصلی و همچنین نارسسیم مخالفه است. نوع دوستی «در عین حال که به تابعیت هدفها از لیبیدو نمایند باشد، در اثر عدم پیروی از ارضای میل جنسی از آن متمایز است. و فقط در یک عشق مطلق نوع دوستی بانگبر لیبیدو بروی هدف تلافی میکند. هدف جنسی معمولاً یک قسمت از نارسسیم را، مجدوب خود کرده و در نتیجه آنچه میتوان بنام «اغراق در ارزش جنسی هدف» خواند حاصل میشود، و اگر استعجاله تکبر، به نوع دوستی «Alturisme» هدف جنسی نیز صورت پذیرد، در اینحال هدف جنسی بسیار نیرومند خواهد بود، و می توان گفت که من را در خود تحلیل کرده است». در این مورد فریبدهوان مثال شماری از «دیوان» گوته را بسام زلیخا نقل میکند. نارسسیم «یک حالت عمومی اولیه است و عشق به هدفهای مختلف بهر آن از آن خارج میشود، و ای این موجب تلافی نارسسیم نیست». سابقاً دیدیم که طفل در بدو زندگی بطریق اتو - اروتیک خود را راضی میکند این اتو - اروتیسم نهایت جنسی، مرحله نارسسیمیک تثبیت لیبیدو است. همچنین در اثر نارسسیم ممکن است طفل از تماشای بدن خود لذت برد.

در زندگی عادی، خواب «حالت تقسیم اولیه لیبیدو را دوباره بوجود آورده و نارسسیم مطلق را معرفی میکند، در اینحال لیبیدو و علاقه من متجدد و بطور جدا شدنی در من زندگی کرده و برای یکدیگر کافی هستند. . . کلیه انرژیها اعم از لیبیدومی یا تکبری، مربوط به هدفهای خارجی، از آنها دست کشیده و به من مراجعت میکنند. . . با توضیحات فوق علت رهمختگی حاصله از خواب بهوپی آشکار میشود. منظره آن تنهایی لذت بخش دوران خیاب داخل رحم که یک شخص خوابیده در مقابل چشمان ما مجسم میکند، از نقطه نظر نفسانی به نحو بالا تکمیل می شود».

رؤیا (بهتر دقیقاً این موضوع را شرح خواهیم کرد) فقط در صورتی ممکن است که در نارسسیم خواب، استطاعتی حاصل شود و این استطاعت نیز از آنجمله است که میل به خواب موقتی به عملی ساختن «یک نارسسیم مطای» شده است.

نارسیسیسم، در حیوة نفسانی تعداد زیادی از مردم، باشکال گوناگون تظاهر میکنند.

مثلاً اغلب اشخاص سعی دارند وسیله تغییرات و اختلافات کوچک خارجی، خود را از سایرین متمایز کنند و این یکی از اقسام بسیار حقیرانه نارسسیسیسم است. فروید (موادق باعقیده اجتماع شناس انگلیسی گرا اولی: «Taboo of personal isolation» تابوی عزلت شخصی) «خود خواهی و غرور بیپوده اشخاص، بشماروی را که سعی در جدائی و تمایز خود از سایرین دارند» تذکر داده و میگوید اینها «با فراموش کردن شباهت اساسی آینده ها و احساساتی که موجب نزدیکی و قرابت آنهاست از تغییرات جزئی برای انجاذیک حالت غریب و اغلب تعرض آمیز نسبت میکنند بیکدیگر استفاده می کنند. بجایست این ایده را تعقیب کرده و بینیم تا چه حد این «نارسیسیسم تغییرات و اختلافات جزئی» موجب دشمنی هایی است که مادر تمام روابط بشری دیده و شاهد پیروزی آن بر تعاون مشترك بشر و دوستی اقربا هستیم».

نارسیسیسم ممکن است در زندگی عشقی مثلاً در مورد هدف محبوب نیز نقشی عهده دار شود. این انتخاب «بسته به نوع نارسسیسیک» و هنگامی است که «من شخص چاشین یک من دیگر شبیه بخود می شود».

و این تمایز با انتخاب «سائر نوع اکتانسیف» است، چون در مورد اخیر سایر احتیاجات حمایتی وسیله موجودی که صرف نظر کردن از آن غیر ممکن شده تا همین گردیده است.

بنابراین، توافق شدید لیبیدو به منظور انتخاب بر حسب نوع نارسسیسیک به عقیده ما، باید عاملی از یک استعداد قبلی هو هو - سگسو آلیته + آشکار بله می شود.

در بعضی انحرافات، مثل میل بتظاهر «Exhibitionnisme» و اختلالات عصبی نارسسیسیک، نارسسیسیسم بطور خارق العاده ای هویدا و شدید است. علاحدون زودرس و مخصوصاً چون عظمت «نتیجه مستقیم توسعه من، وسیله مقدار انرژی لیبیدوتی است که از هدیه های خارجی سلب شده است این یک نارسسیسیسم اولیه و مربوط بدوران طفولیت است».

در حالیکه پس از خواب، لیبیدو از سوی هدفهای خارجی روان می شود، در فضاییای مرضی «بپاهتن راه مربوط به هدفهای خارجی قادر بست» و این تمایل تحریک لیبیدو ایجاد مرض میکند.

نارسیسیسم را حتی در مرض نهمانی حزن و اندوه همیشگی نیز میتوان یافت.

این ادعا ممکن است موجب تعجب شود چون حزن همیشه ظاهراً از «تعلیل احساسات خود» ناشی میشود و این تعلیل نیز در اثر خدمت و ناسزای بنخود بوجود می‌آید. پس یکبار نیز چنین توضیح میدهد که نکوهشها و ناسزاهای در حقیقت متوجه يك شخص دیگر است، مثلاً شخصی که ترک آن ایجاد حزن میکند. بدین نحو که لیبدوی سلب شده از هدف محبوب، به من مراجعت میکنند. و در نتیجه رجعت به نارسیبسم صورت میگیرد.

سپس تشابه، یعنی تشابه نارسیبیک بین من و فردی که سابقاً محبوب بوده اتفاق میافتد. «در این هنگام با من مانند آن هدف متروک رفتار میشود، و کلیه اظهارات انتقामी و خصمانه که من به هدف خارجی نسبت میدهند خود تعلیل میکنند».

بنابر نمود آمبی والانس (Ambivalence) «جمع دو احساس متضاد در آن واحد» که در حیات احساساتی بشر بسیار فراوان است، من و هدف خارجی در عین حال مورد کینه و محبت واقع میشوند

من، جانشین موجود محبوب سابق، مورد کینه، یعنی يك کینه سادیک (Sadique) قرار میگیرد. فقط بوسیله همین سادیبسم است که میتوان معنای تمایل بنخود کشی، تمایلی که حزن را تا این اندازه خطرناک و جالب می‌کند تعلیل کرد.

هنگامیکه شخص «عشق شدیده بنخود» میابد بشد و «آن مقدار عظیم لیبدوی نارسیبیک را که از اضطراب حاصل از پندیده حیوه بنخود میآید» بخارجار میآورد از اینکه «من نتواند با پندام خود راضی شود» طمن میسود. ولی باید گفت، من در اثر حزن ممکن است با خود مانند يك هدف خارجی رفتار کند و این دشمنی معرف عکس العمل اولیه من بر ضد پندیده پای جهان خارج «زاد» سری خود معطوف سازد. مثل بنخود کسی «تمایل، قتل دیگری» است که بسوی خود شخص بر گسه است.

بعد از آنکه فرود نارسیبسم را در اجتماع و ملاقات اجتماعی که دارای در همگنهای معنوی است، مانند مثل مجامع، نیز کشف کرده است ما باید که بی جهت از هر مگه خاص خود معروزی «یکبار» را تغییر نمیکند. يك حزن احساسی دشمنی آنها را تسلی کرده و بچسبک وادارمان میسازد.

## V- واپس زندگی

غریزه ، پسیکولوژی اطفال، نارسسیسم و کلیه برومی های پسیکا-  
 نالیتیک يك مسئله بسیار مهم، یعنی واپس زندگی را بوجود میآورند .  
 فروید دو چندسطری از «متاپسیکولوژی» خود که يك فصل آن مختص  
 واپس زندگی است ، با غرور مشروعی اظهار میدارد، که قبل از بررسی  
 پسیکانالیستها، کسی متوجه این موضوع نبوده است . بنا بر این وی این عقیده خود را  
 بصورت «رکن علم جدید» تلقی میکند. «واپس زندگی» مرکز پسیکانالیز و کلیه  
 قسمتهای دیگر این دکترین ، مربوط با است .

واپس زندگی، در ضمیر مخفی دارای مناسبت اصولی هستند. تمام ضمیر مخفی  
 ناشی از حالات واپس زده بیست ، ولی کلیه حالات واپس زده در ضمیر مخفی جای  
 دارند .

واپس زندگی، انهدام و تخریب يك حالت نبوده، بلکه ارسال آن در ضمیر  
 مخفی و ادامه حیات آن در ضمیر مخفی است .

چگونه ممکن است يك تحریک غریزی واپس زده شود ؟

اصولاً ارضای تمایلات مطبوع است . « بنا بر این باید وجود بعض شرائط  
 و بعض ترتیبات را که در اثر آنها لذت ارضای يك تمایل، تبدیل با گواه می شود،  
 تأیید کرد.»

ارضای غریزه امکان داشته ، و فی النسخه ایجاد لذت میکند ولی « با سایر  
 تمایلات و طرحها سازگار» نبوده، و هوانزی بالذات، يك عدم مصابیت و اندوه شد  
 بیشتر تولید میکند . بنا بر این، «حالت مفروض» بخارج ضمیر آشکار طرد شده و محسوس  
 می ماند .

« باضافه باید » که تحریکات ضمیر آشکار را بروی آنچه واپس زده  
 خواهد شد، مورد توجه قرار دارد، بلکه باید بهمان نسبت، حادته يك حالت واپس -  
 زده اولیه را بر در نظر گرفت . محسوساً در صورت عدم این همکاری ، و اگر این  
 واپس زندگی قلبی برای در بافت طرد شده های ضمیر آشکار وجود نداشته، تمایل  
 واپس زندگی به تشنگی می رسیده، فروید، این مورد را «تأخرات سباحی» که  
 از هرم گیشی هموز صوداست، یعنی در حالی که يك بومی از را از جلو کسپنه و  
 دیگری او را از عقب شمار میدهد . « تشنگی» میکند .

حالت واپس زده در ضمیر مغفی ممکن است با سایر حالات اجتماع کرده ، روابط تازه و جوانه‌های جدیدی، وجود آورد . « واپس زدگی به تنهایی مانع رابطه با یک سیستم بضایی ، یعنی سیستم ضمیر آشکار است . » بعضی جوانه‌های واپس زدگی اولیه ، بسوی ضمیر آشکار متمایل میشوند ، اصولاً حالت واپس زدگی فی نفسه سعی در مراجعت به ضمیر آشکار دارد . واپس زدگی نباید « متحرك » باشد . « تشکيل واپس زدگی را نباید بصورت واقعه ای که یکبار اتفاق افتاده و دارای نتایج مداومی است تلقی و تقریباً مانند کشتن شیئی زنده که سس مرده باقی میماند ، تصور کرد . برای حفظ واپس زدگی باید بطور متوالی نیرو صرف شود ، و در صورت قطع این نیرو موفقیت در امر بالامشکوک گردیده و یک واپس زدگی جدید لزوم پیدا میکند . » واپس زده فشار مداومی در جهت ضمیر آشکار وارد میسازد و ضمیر آشکار نیز بایک فشار متعادل و مساوی باید تعادل خود را حفظ کند . « بنابراین حفظ واپس زدگی محتاج صرف یک انرژی دائمی است . »

حالات واپس زده کدام است ؟ آنکه مراجعتش بضمیر آشکار موجب رحمت و رنج میشود ، خاطر اعمالی که بیش از حد دردناک یا موحش و یا شرم آور است . فراموش کردن دوران طفولیت از اینجهت است که فرد پس از نهدیب اخلاق در نتیجه تربیت ، سعی دارد مراحل از زندگی را که بدون مانع تسلیم امیال خویش میشد از خاطر ببرد .

فشار اجتماع موجب واپس زدگی اشکال مختلف میل جنسی ظهوریت است « از لحاظ نظر تربیت ، اجتماع عمل جاو گیری از غریزه جنسی را هنگام نظاهر آن بصورت احتیاج مناسلی ، و تحدید و مطمع ساختن آن را تحت یک اراده فردی تابع شرائط اجتماعی ، بصورت یک اصل اساسی الهی میکند . همچنین اجتماع علاقمند است که توسعه کامل احتیاج جنسی ناهنگامی که طفل در حای از بلوغ اجتماعی رسیده است ، تأخیر افتد ، زیرا همینکه این توسعه صورت گرفت تربیت کو چکترین اثری در طفل ندارد . میل جنسی در صورتیکه زودتر از موقع نظاهر مینمود کلیه دواعی را قطع و تمام نمائیم را که بسا آنهمه رحمت و وسیله پرورش بندست آمده بود ، تلف مسکرد از ضرر می میدهد و احتیاج جنسی همیشه وجه آسان نیست ؛ گاه موفقیت در آن بسیار گاه کم است .

رکن اجتماع پس در آخرین تحلیل خرد دارای ماهیت انحصاری است . چون اجتماع دارای وسائل گمان حیاتی نیست و نیز با نه اجازه زندگی کردن بدون کار با اعضای خود بداند ، مجبور است نهاد اعضای خود را مسدود



کند و انرژی فعالیت جنسی آنها را بسوی کار منحرف سازد .  
 در اینجا ما در مقابل احتیاج ابدی حیاتی که با بشر بوجود آمده و تا امروز  
 دوام دارد قرار داریم . تجربه پسریمان نشان داده است که نسریم کردن اراده  
 جنسی يك سل نوین ممکن نیست مگر اینکه ، بدون انتظار انفجار پرمروندای  
 بلوغ ، اطفال را بزودی تحت نفوذ قراردادده و از همان سالهای نخستین ، زندگی  
 جنسی آنها را که فقط زمینه‌ای برای زندگی جنسی بلوغ است ، مطیع دیسپلین  
 ساخت .

و بهین جهت است که اطفال را از کلیه فعالیت‌های جنسی طفولیت ممنوع  
 میدارند .

بعداً خواهیم دید که چگونه از سایر نقاط نظر ، واپس زدگی در حفظ و  
 ترقی تمدن شرکت دارد .

«استعداد توسعه و انواع جنسی (عفت، تنمر، رحم) در دختران کوچک بسیار  
 زود بوجود می‌آید و نزد آنان باه تاومنی کمتر از پسر بچه‌ها و بروز می‌شود. همچنین میل  
 به واپس زدگی جنسی در دختران نقش بسیار مهمی را ایفا میکنند .»

يك نمونه جالب واپس زده ، هامهات است . بیسی که شکسیر کمی پس  
 از مرگ پدرش نوشت ، بدون اینکه مفهوم حقیقی آن درک شود ، مورد تعسین  
 قرار گرفت . تا امروز علت تردیدهای هامهات در مقابل انتهای که باید بدست‌آور  
 صورت دیگر رفت ، همیشه شده است ولی مقایسه با او شایب این را روشن میکنند .  
 «در لای شایب امیال طفل ما مستخوابی ظاهر و محقق می‌شود . در هامهات امیال مزبور  
 واپس زده و شبهه نه فوراً و نه است و مانع از اعمال آن‌بی به وجودش می‌بریم .  
 هامهات تعسیم به عمل دارد ، ولی نمیتواند از مردی که پدر او را جدا ساخته و حامی  
 او را برده مادرش اشغال کرده ، یعنی مردی که امیال واپس زده طفولیت او را بحقیقت  
 رسانده ! . او تمام بگیرد . بجای سهری که بر پایست و براسوی انتقام سوق دهد  
 بدامت و ملاعطیات و بدانی قرار میگردد ، نظری او اگر خوب دقت شود ، خود  
 او از آن مردی که همدیده و پس را دارد بهر سبب ، و بر احساس تیره ، نتیجه نصیر  
 شخصی او است و «بازری او را هلع سسازد» البته بیادش از احساسات واپس  
 زده خود مطلع نیست .

در اینجا لازم است نقش واپس زدگی را در ، پس و انبساط زده‌گی روزانه  
 از قبیل هراموشی ، سسور ، استباه ، نعلت ، در خوا پیدا و بلاخره در نامتصبات  
 این اشان یا بودرد ، امر پس کنیم .

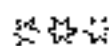
## VI - بی ترتیبی زندگی روزانه

نخستین دسته اعمالی که معرف نمودن ضمیر منفی بر ضمیر آشکار است، در کتاب «پسیکو پاتولوژی زندگی روزانه» و در فصول ۱-۲-۴ «مقدمه‌ای بر پسیکانالیز» مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا مقصود آنست که مترجمین فروید بنام «اعمال سهوی» (یا آلمانی Fehlleistungen) مینامند از قبیل بی ترتیبی، غفلت، فراموشی، خبط و سهو، عدم دقت، و فقدان اشیاء. این اعمال ظاهراً عادی، و جزئی از زندگی روزانه است. ولی در صورتیکه بسادقت بررسی شده و مورد تعمق قرار گیرد، موضوع بسیار جالبی برای کاوشهای علمی است.

فروید به تمام این افعال که در نظر اول اتفاقی و عادی است، جنبه‌ای که تا آن هنگام بفکر کسی نرسیده بود، نسبت می‌دهد و در پس آن يك «قصد و ايس زده»، يك «عدم تمایل» یا يك «میل متقابل» کشف میکند

«بعض نقصهای مربوط به فعالیت فسانه‌ای و بعض اعمال ظاهراً غیر عمدی هنگامیکه تحت آزمایشات پسیکانالیتیک قرار گیرند، موجهانی را که پنهان از ضمیر آشکار، علت و محرک آنها بوده است، هویدا میسازند» يك چنین عملی «محققاً معرف ذات يك اعشاش زودگذر و موقتی است. ماقطعاً در گذشته همان عمل را یا واقعاً انجام داده، یا با قدرت خود مبنی بر انجام آن در هر لحظه و نه يك سهو صحیح کاملاً اطمینان داریم. هنگامی که کسی در اثنای اجرای این اعمال ما را نادانگیر کند، ماضعت این بطور و نادرستی آن اعمال فسانه‌ای خود را اجباراً خواهیم شناخت، در همان حال که ما متوجه انجام يك عمل سهوی در گذشته یا حاضر میشویم، باید يك چیز در نظر داشته باشیم و آن آنستکه اگر عامل و موجه عمل مزبور فراموش نه‌شده و سهی کنیم «اتفاق» یا «عدم دقت» را سبب آن بدانیم، اصل آن را ادرك نخواهیم کرد.

در زبان آلمانی تمام کلماتیکه معنی اعمال سهوی هستند با سیلاب Ver آغاز میشوند. (Versprechen, Verlesen, Verschreiben, Vergreifen) و مقصود از این، مایاندن شباهت کاملی اعمال مزبور است.



بعض فراموشیها، عملاً فراموش کردن نامهای خاص، کلمات و عناوین